



نگاهی تاریخی به ضد کیش گراها در ایالات متحده

نویسنده: جیمز گوردون ملتون؛ مترجمین: حمیدیه، بهزاد؛ کرباسچی، مجتبی
علوم سیاسی :: راهبرد :: بهار 1385 - شماره 39
از 347 تا 382
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/281918>

دانلود شده توسط : محی الدین قنبری
تاریخ دانلود : 1393/03/12 11:31:49

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

نگاهی تاریخی به

ضدکیش گراها در ایالات متحده*

جیمز گوردون ملتون

برگردان: بهزاد حمیدیه

مجتبی کرباسچی



درآمد

کردن جنگ‌های جنگ جهانی دوم، انقلاب چین و اعلام استقلال هند آغاز شد. مهاجران از طریق نظام‌های مستعمراتی ادیان خود را به میان ملت‌های اروپایی به ویژه انگلستان، فرانسه و هلند و از طریق مهاجرت نیروهای کار مورد نیاز که با حمایت دولت‌ها انجام می‌شد به کشورهای آلمان و سوئیس آوردند. هم‌زمان خانه به دوشان غربی سفرهای خود را (که امروزه، سفرهایی افسانه‌ای شده‌اند) در پی

در آستانه‌ی پایان یافتن قرن بیستم، شاهد افول جنبشی هستیم که در ربع آخر قرن بیستم در غرب به جنبش اجتماعی مرتجعانه و مهمی تبدیل شده بود. جنبش ضدکیش‌گرا عکس‌العملی بود به تنوع سراسری دین در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم که از رشد قابل توجه ادیان جدید آسیایی و ادیان پنهان در ایالات متحده در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نشئت گرفته بود. پس از جنگ، گسترش آنچه به عنوان ادیان جدید شناخته شد در اروپا و آمریکای شمالی دو الگوی کاملاً متفاوت را دنبال کرد.

نفوذ تدریجی ادیان «جدید» (همان ادیان آسیایی) در ملل اروپایی، اندکی پس از فروکش

*. نوشتار حاضر برگردان مقاله زیر است:

J. Gordon Melton, **Anti-Cultists in the United States, An Historical Perspective**, in "Bryan Wilson and Jamie Cresswell (eds), **New Religious Movements, Challenge And Response**, London And New York: Routledge, 1999, Chapter 11, pp. 213-233".

در آمریکا به دلیل تصویب یک سری قوانین در دهه های اول قرن که مهاجرت از آسیا را ممنوع می کردند، الگوی تکثر و تنوع تاحدودی متفاوت بود. مهم ترین مصوبه در مورد اخراج آسیاییها که در سال ۱۹۲۴ به تصویب رسیده بود تا پاییز سال ۱۹۶۵ برقرار ماند و در این سال کندی و جانسون رؤسای جمهور ایالات متحده به دلیل فراخوانی ملل عضو سازمان معاهده ی آسیایی جنوب شرقی برای حمایت از جنگ ویتنام، آن را ملغی کردند. بهای این همکاری حذف سیاستهای مهاجرتی توهین آمیز و تبعیضی ایالات متحده بر ضد کشورهای عضو بود. یکی از نتایج این امر، حرکت سیل آسا و ناگهانی صدها هزار آسیایی به ایالات متحده و گشوده شدن دروازه های این کشور بر تلاش میسیونرهای مذهبی آسیایی بود (که معمولاً تحت عنوانهایی نظیر سوامی، بهگون، یوگی، گورو، پیر، سنسئی و استاد، وارد این کشور می شدند).

حضور ناگهانی معلمین آسیایی با وضعیت منحصر به فردی در زندگی آمریکایی هم زمان شد؛ به سن رشد رسیدن نسلی که محصول دوره افزایش زاد و ولد پس از جنگ جهانی بود. این نسل پرتعداد، برای بیش از یک دهه تبدیل به معضل شده بود چرا که بر نظام مدارس عمومی فشار می آورد و مدارس مجبور بودند برای جادادن آنها فضا و معلم تهیه کنند و اکنون

جستن حکمت معنوی به آسیا آغاز کردند صرفاً برای آنکه به عنوان اولین تازه کیشانی که به دینهای نا آشنا (البته نا آشنا برای بقیه غریبها) گرویده اند به سرزمین خود بازگردند. تغییرات تدریجی بودند و مشکلاتی که با مهاجران وجود داشت بیشتر حول مسائل قومی و نژادی دور می زد تا مسائل دینی. حیات دینی جدید، عمدتاً به گتو نشینهای مهاجر محدود بود و هم اکنون نیز چنین است، اما به تدریج معلمین دینی از اروپا دیدن کردند و در آنجا ساکن شدند. آنان موجب ازدیاد تنوع دینی شدند که پیش تر توسط مخالفان دینی بومی ایجاد شده بود؛ مخالفانی که در قرون نوزده و بیست چونان بنیان گذاران گروههای دینی جانشین سربر آوردند. پس از شکل گیری کلیسای سوئدن بورژیان، به عنوان اولین گام، تعداد زیادی از ادیان جدید (جانشینان مسیحیت سنتی) در اروپا ظهور کردند. جالب توجه تر از همه ی نظامهای جادویی پسا - هیپنوتیستی^۱ (راسیکروسین^۲، نئو-تمپلار^۳ و مارتینیست^۴) که در فرانسه آشکار شدند، معنویت گرایی منتشر شده در سراسر قاره اروپا از بریتانیای کبیر گرفته تا پاریس و نیز حکمت اشرافی بود. در طول قرن بیستم، تقریباً تمام کشورها از بلغارستان (انجمن اخوت سفید بزرگ) تا دانمارک (مؤسسه مارتینوس) و از آنجا تا انگلستان (جنبش عصر جدید،^۵ ویکا^۶) هم زمان با احیای باور عرفانی در فضای آزادی مذهبی پس از روشنگری به ظهور پلورالیسم کمک کردند.

1. Post-Mesmerist
2. Rosicrucian
3. Neo-templar
4. Martinist
5. New Age Movement
6. Wicca

جنبشهای نوپدید دینی و مخالفان آنها در آمریکای قرن ۲۱*

جیمز گوردون ملتون
برگردان: بهزاد حمیدیه

در آغاز قرن بیست و یکم ایالات متحده به لحاظ دینی، بلورال ترین جامعه‌ای بود که تا آن زمان وجود داشت. بیش از دو هزار گروه دینی بدوی مختلف (انشعابها) در آمریکا وجود دارند که متعلق به طیفهای مختلف ادیان جهانند. در طی قرن ۱۹، تنوع دین، در وهله‌ی اول درون جامعه مسیحی بود؛ ۱۶ کلیسای مسیحی که در بدو تشکیل این ملت وجود داشت، صد سال بعد از تشکیل، بیش از ۳۰۰ انشعاب جدید به وجود آورد. هر چه به پایان قرن ۱۹ نزدیک می‌شویم، با این امر روبه رومی‌شویم که همه‌ی ادیان اصلی جهان، مراکز اولیه و اصلی خود را به رسمیت رسانده‌اند، هر چند نسبتاً کوچکند. از سال ۱۸۸۰ تا به امروز، دهه به دهه مرتباً تعداد ادیان جدید در جامعه‌ی آمریکا افزایش یافته است، هم انشعابهای مسیحی و هم طیف وسیعی از بودیسم، هندو، مسلمان و حتی گروههای یهودی. آهنگ رشد ادیان جدید، چه در شرایط تشنج و چه در حالت آرامش نسبی جامعه، چه در شرایط جنگ و چه در حال صلح، چه در وضعیت خوب اقتصادی و چه

* مقاله‌ی حاضر برگردان نوشتار زیر است.

J. Gordon Melton, *The Fate of NRMs and their Detractors in Twenty-First Century America*, in "New Religious Movements in the 21st Century", by Philip Charles Lucas Thomas Robbins, eds., New York: Routledge, 2004, Chapter 15'.
1. denominations



جامعه‌ی تجاری با نیاز به شغل مواجه شده بود، در حالی که مشاغل کافی به هیچ وجه مهیا نبود. یک عکس‌العمل عبارت بود از بسط خرده فرهنگ جدید؛ فرهنگ مردم خیابان. مردم خیابان در سراسر ایالات متحده در مراکز شهری ظهور یافتند و به طور خاص، حضورشان در طول ساحل اقیانوس اطلس آشکار بود؛ جایی که هم آب و هوا و هم جامعه‌ای با تساهل اجتماعی برای آنان بیشترین میزان آزادی را فراهم می‌آورد. یک جنبه از این خرده فرهنگ که اهمیتی خاص برای بسط دینی‌اش داشت عبارت بود از فریه ترشدن این خرده فرهنگ در هر تابستان به وسیله برویچه‌های دانشگاهی (مخصوصاً آنانی که به اندازه‌ی کافی پول داشتند که مجبور نباشند تمام تابستان را کار کنند)؛ کسانی که سبک زندگی مردمان خیابان را ایده‌آل می‌دانستند و در مدت تعطیلات سالانه خویش به آنها می‌پیوستند.

بنابراین رهبران ادیان جدید در زمان ورود به آمریکا در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به آن دسته از رهبران نامتجانس (بومی) پیوستند که از قبل به صورت فعال بر روی این گونه زندگی خودانگیخته و «گمشده‌ی» نسلی که در خیابانها می‌زیند کار می‌کردند. سوامی پرابهوپاده (هار کریشنا) کار خود را در دهکده‌ی گرینویچ آغاز کرد؛ یوگی بهاجن (سبک دهرمه) در لس آنجلس و کلیسای متحد در یوگن،^۷ اورگون و واشنگتن دی سی. آنان با گروههای مختلفی که پیش تر

در ایالات متحده پایه‌ریزی شده بودند پیوند برقرار ساختند؛ گروه‌هایی که مهم‌ترینشان عبارت بود از: کلیسای علم‌گرایی،^۸ و جنبش قوم عیسی؛ به انضمام ادیان وارداتی از اروپا (ویکا، دوستان مهر بابا). پیش‌تر، آلن واتس، که بعدها مبلغ بزرگ «ذن» شد از انگلستان مهاجرت کرده بود. هریک از این گروه‌ها خود را با این نسل خیابان و عشقشان به داروهای روان‌گردان وفق دادند و درصد بالایی از اعضای اولیه‌ی خود را از میان آنان برگرفتند. اگر به خاطر تعداد زیاد هیپیهای تابستانی که رتبه‌ی خود را ترفیع می‌دادند نبود، احتمالاً نفوذ ادیان جدید در فرهنگ مردم خیابان مغفول می‌ماند. بسیاری از گروندگان به ادیان جدید از میان همین تعطیلاتیها بیرون آمدند؛ کسانی که عضویت در یک دین جدید را جانشینی خوشایند به جای بازگشتن به زندگی دانشگاهی و دورنمای شغلی‌ای می‌دانستند که توسط والدینشان (که متعلق به طبقه‌ی متوسط یا طبقه‌ی متوسط به بالا بودند) برایشان ترسیم شده بود. اکثریت والدین نسبت به مذهب جدید پسر یا دخترشان متساهل بودند، اما برخی از آنها قدری عصبانی می‌شدند. عصبانیت آنان به خاطر لاس‌زدن فرزندشان با ایمانی جدید نبود بلکه به خاطر ترک تحصیل، واگذار کردن حقوق/ارثیه خود به گروه خارجی جدید و یا این امر بود که فرزندشان جایگاه خود در مذهب [جدید] را شغل زندگی بدانند. آشکارتر بگویم، والدین سکولار چگونه می‌توانستند به

در وضعیت بد اقتصادی، کاهش نیافته است.^(۱)
 پلورالیسم آمریکا، در سایه‌ی احیا مدرن سنت باطنی^۲ غربی، شاهد بسط قابل توجهی است. گرایش به علوم خفیه^۳ که در ابتدای قرن ۱۹، چیزی جز یک عامل و فاکتور در فرهنگ غربی تلقی نمی‌شد، در قرن مذکور با ایجاد معنویت گروی،^۴ حکمت اشراقی،^۵ رشد طالع بینی و ظهور اعتقاد به تناسخ، آشکارا رواج یافت. این رشد در دهه‌ی ۱۹۸۰ در مورد جنبش عصر جدید، کامل‌تر اتفاق افتاد. این جنبش، بسیاری را به عقاید باطنی کشاند و در عین حال تصویری تازه برای آنچه سابقاً به عنوان علوم خفیه محض کنار نهاده شده بود ترسیم نمود.

این فرهنگ بسیار پلورالیستی، بر پایه سنت قانونی مندرج در اولین متمم قانون اساسی آمریکا که از آزادی دینی سخن می‌گفت مبتنی شد (تعبیر لفظی این سنت قانونی، بعدها در قانون اساسی دول مختلف گنجانده شد). این سنت، با دیگر تعهدات قانون اساسی در مورد آزادی بیان و گردهمایی گره خورد.^۶ تعهدات مزبور، بیشتر، توسط متمم چهاردهم وارد قانون اساسی شدند، متممی که بیان می‌داشت: «هیچ دولتی نباید قانونی تصویب یا تحمیل کند که حقوق یا مصونیت‌های شهروندان ایالات متحده را محدود کند و نیز هیچ دولتی نباید بدون طی پروسه‌ی قانونی، کسی را از زندگی، آزادی یا مالکیت محروم نماید، همچنین نباید

- | | |
|-----------------|--------------|
| 2. Esoteric | 3. occultism |
| 4. spiritualism | 5. theosophy |

۶. بیش از ۲۰۰۰ قانون توسط دولت و حکومت‌های فدرال به تصویب رسیده است که ماهیت جدایی کلیسا- دولت در ایالات متحده را به تفصیل تبیین می‌کنند. بیشتر این قوانین در مورد حوزه‌هایی صحبت می‌کنند که دولت حق دخالت در آنها را ندارد. تعداد اندکی نیز در مورد حوزه‌هایی صحبت می‌کنند که همکاری دولت در آنها مجاز است (نظیر قاضیهای نظامی یا برنامه‌های دولت برای گرداندن کلیسا). اخیراً فرار شده است برنامه ای جمعی، ابتکاری و مبتنی بر ایمان، توسط هیئت دولت بوش طراحی شود تا همکاری دین و دولت را افزایش دهد.



هیچ کس را درون محدوده‌ی خویش از برخورداری مساوی از اعمال قوانین ممنوع نمود.

آمریکا همچنین، تأکیدی بسیار بر فردگرایی همراه با این رویکرد دارد که «زندگی کن و بگذار زندگی کنم». این رویکرد، مدارای همواره فزاینده‌ای را در قبال تنوع سبکهای زندگی ایجاد می‌کند، اما با وجود این مدارا، حوزه عمومی آمریکا همواره محدودیتهای خود را اعمال می‌کرد و بررسی اینکه رفتار قابل قبول، چه حد و مرزی دارد، منبع دائمی تنش در فرهنگ آمریکا بود. قرن بیستم، شاهد نزاعی عظیم در مورد پذیرش کار کردن زنان، انتقال مردم آمریکایی - آفریقایی به طبقه‌ی متوسط و حضور جمعیتهای آشکار زنان همجنس باز، مردان همجنس باز، دوجنسی و تغییر جنسیتی بود.

تغییرات پویای جامعه‌ی آمریکا جمعیتهای دینی ادیان اصلی را تغییر نداده است. مسیحیت آمریکا در دهه‌های نخست قرن بیستم به وسیله مجادله‌ی بنیادگرایی با مدرنیسم، عمیقاً دچار شکاف شد. این مجادله در میان همه‌ی انشعابها سریان یافت انشعابهایی با تفاوتهای الهیاتی که غالباً ناشی از اعتقادات عمیق آنها درباره‌ی پذیرش یارد تغییرات در جامعه آمریکا و اهمیت اخلاق اجتماعی در برابر اخلاقیات شخصی بود. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، این شکاف به صورت گزینش میان اهتمام به جنبش تقریب مذاهب یا اهتمام به اوآنجلیسیم خودش را نشان داد. آمریکاییها این تقسیم را از طریق آرایش مجدد گروهها، شورای جهانی کلیساها و انجمن جهانی اوآنجلیک، به سراسر جهان اشاعه دادند.

عوامل متعددی با رشد پلورالیسم آمریکا در طی زمان مرتبط بوده‌اند. یکی از این عوامل، مهاجرت است. غالب ادیان جدید در ایالات متحده همانند سایر کشورها به وسیله مهاجران، از نقاط دیگر جهان وارد شده‌اند. گرچه برخی از این ادیان در جمعیت یک قوم، محدود

آشنایان خود بگویند که فرزندشان به جای دکتر، وکیل یا مدیر شدن، یک میسیونر (مبلغ دینی) خیابانی برای یک دین دون پایه شده است؟

تعداد واقعی جوانانی که وارد این ادیان جدید شده بودند کم بود؛ ولی از میان آنان تعداد کسانی که از برنامه‌های کاری قبلی خود بازمانده بودند به اندازه‌ای بود که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تعدادی از والدین عصبانی ناراحتی خود را علناً ابراز داشتند و به سرعت متوجه شدند که تنها نیستند. اولین شبکه‌های جنبش ملی شروع به کار کردند. هشدار مربوط به آنچه در حال رخ دادن بود توسط اجتماع یهودیان نیز سر داده شد. در سال ۱۹۷۲ چندین سازمان مسیحی اوآنجلیست، طرحی با عنوان «کلید ۷۳» ارائه کردند؛ مبارزه‌ای حجیم و خانه به خانه که به هر خانواده در آمریکا انجیل اوآنجلیستی هدیه می‌داد.

در میان کسانی که به سرعت در حمایت از این طرح به پا خاستند، بسیاری از گروههای اوآنجلیست یهودی بودند که فرصت خوبی برای تبلیغ جامعه‌ی یهودی به دست آوردند، حال آنکه از دهه‌ی ۱۹۲۰ تا آن زمان مجبور بودند بی سروصدا کار کنند. رهبری جامعه‌ی یهودیان در سراسر آمریکا به سرعت واکنش نشان داد و این تلاش را محکوم کرد. رهبران جامعه‌ی یهود در طی مذاکراتی که در مورد دغدغه‌هایشان با سردمداران مبارزه کلید ۷۳ داشتند از وجود تعداد زیادی از گروههای میسیونری دیگر اعم از گروههای مسیحی (کلیسای متحد، فرزندان خدا، راه بین‌المللی) و گروههای شرقی (ذن

بدوی و مریدان گوروی هندو) که یهودیان از دین برگشته را درون خود می‌پذیرفتند آگاه شدند. بالاخص شکل‌گیری «یهودیان برای مسیح» در ناحیه‌ی بی^۹ در سانفرانسیسکو، مخرب می‌نمود. در مدت ربع آخر قرن، سازمانهای اجتماعی یهودی در سراسر کشور، حامیان برجسته سازمانهای ضد کیش بودند.^(۱)

۱- از فریکوگ تا سی. اف. اف.^(۲)

اولین دین جدیدی که مناقشات زیادی بر سر آن درگرفت، یک گروه مسیحی و اوانجلیست و از گروههای اولیه «قوم مسیح» بود که در کالیفرنیا جنوبی به مرکزیت یک کشیش مقدس که پیش‌تر می‌زیست با نام دیوید برگ شکل گرفت. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ گروههای غیررسمی از والدین شروع به بررسی این گروه نمودند. این گروه در بین مردمان خیابانی ای به وجود آمده بود که از شنها و تخته‌سواری در ساحل هانتینگتون لذت می‌بردند. در سال ۱۹۶۹ هنگامی که اعضای کلیسا با پیشگویی برگ در مورد نابودی قریب‌الوقوع کالیفرنیا مواجه شدند، مشخص شد که تبلیغ دینی کم‌سازمان یافته‌ی ساحل به طور چشمگیری تغییر کرده است. برگ پس از ۸ ماه سرگردانی در آمریکا با عنوان موشه دیوید (موسی داوود) و پیروانش با عنوان فرزندان خدا خودنمایی کردند.^(۳)

والدینی که نگران ارتباط فرزندانشان با این گروه بودند، در سال ۱۹۷۲ نگرانی و ناراحتی خود

مانده‌اند، اما اکثریت آنها خصوصاً با روند آمریکایی شدن جمعیت‌های قومی، در آمریکای میانه، مقبولیت یافته‌اند. با آنکه رشد کلی تحت تأثیر قرار نگرفته است، اما تصویب قوانین مختلف مهاجرت، توسعه ادیان خاصی را به شدت تغییر داده است. یکی دیگر از عوامل، رشد جمعیت است که کشش دائماً فزاینده‌ای برای اعضای بالقوه نسبت به گروههای جدید ایجاد کرده است. رشد جمعیت مزبور با شهری شدن رو به رشد حوزه عمومی آمریکا همراه شده است. ابهام زندگی شهری، فضایی خصوصی مهیا کرده است که گروههای جدید و بسیار متفاوت می‌توانند در آن بدون نظارت مستمر حوزه‌ی عمومی ادامه حیات دهند.

۱- ادیان نوپدید در اواخر قرن ۲۰

پویایی دین آمریکا که خود را در تولید مستمر گروههای دینی جدید بروز داده است، مشکل تمیز جنبشهای نوپدید دینی از دیگر انواع جنبشها را نیز پیش کشیده است. واژه‌ی «جنبشهای نوپدید دینی» البته از ژاپن وارد شد. این واژه در ژاپن برای متمایز ساختن طیف ادیان جدیدی به کار می‌رفت که در پی تحمیل شدن آزادی دینی به سبک آمریکایی بر کشور در سال ۱۹۴۵ ایجاد شدند. در طی بیست سال بعد، تعداد متنوعی از گروههایی که سابقاً سرکوب می‌شدند و دسته‌ی کثیری از گروههایی که تازه احداث شده بودند، مدعی در دست داشتن بخش مهمی از جمعیت شدند. این واژه به آمریکا وارد شد تا نام گروههای آسیایی (که در پی تغییر قوانین مهاجرت، در سال ۱۹۶۵ به این کشور وارد شده بودند) و گروههای مسیحی (که می‌خواستند نسلی از کودکان را که در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ به سن رشد می‌رسیدند اوانجلیک سازند) باشند. ادیان جدید در فضایی نزاع‌انگیز به سر می‌برند.



برخی از آنها به خاطر باورهای یگانه و بی نظیرشان و برخی دیگر به خاطر الگوهای رفتاری متمایزشان (همچون اوانجلیسم پر فشار،^۷ جماعت گرایی،^۸ اخلاق جنسی متفاوت، سازمان اجتماعی جدایی طلب)، اندکی از ادیان جدید به خاطر درگیر شدن در فعالیت غیرقانونی و یا خشونت آمیز برجسته شده‌اند. همچنین آن گونه که این نام نشان می‌دهد، ادیان جدید در چشم انداز دینی نسبتاً جدید هستند. درست همان طور که مردم از امور ناشناخته به طور کلی می‌هراسند، نامأنوس بودن فراوان ادیان جدید در ابتدای ظهورشان نیز غالباً اضطراب‌زا است. در راستای اهداف این نوشتار، «جنبشهای نوپدید دینی» را باید به معنی گروههای دینی خاصی گرفت که اولین بار در جامعه‌ی آمریکای پس از جنگ جهانی دوم ظهور یافته‌اند و آنها که جوانان را سیل اولیه‌ی خویش قرار داده‌اند تا آنان را به عضویت درآورند.

محیط آشنوناک دوران افزایش زاد و ولد (محیط جماعت گرایی، استفاده از مواد مخدر، زندگی در خیابانها) توجه دانشمندان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده، و در همین حال، ائتلاف قابل ملاحظه‌ی جوانان فاقد وابستگی دینی، نیز تعدادی از اوانجلیستها و میسیونرها را به خود جلب می‌کرد. ژاپن، گذار خود به یک پلورالیسم افراطی را در حالی نسبتاً مسالمت آمیز انجام داد، امام موقعیت ویژه‌ی ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ در آمریکا، جنبش مدرن آگاهی از کیش را به وجود آورد. یکی از مشکلاتی که در برابر متولدین دوره‌ی تکثر زاد و ولد قرار داشت، مشکل اشتغال بود. اقتصاد آمریکا در سازگار شدن با افزایش ناگهانی افراد جدیدی که وارد بازار کار می‌شدند ناتوان از آب درآمد. این امر به جوانان خیابانی انگیزه‌ای بیشتر برای پیوستن به گروههای

7. high pressure evangelism
8. communalism



را از طریق تشکیل «کمیته والدین برای نجات دختران و پسرانمان از دست فرزندان خدا» رسمیت بخشیدند. این کمیته که اولین گروه ضدکیش بود، بعدها به صورت اختصاری [کمیته‌ی] «نجات فرزندان خدا» (FREECOG) نامیده شد. آنان ابتدا به طور مستقیم از فرزندان عضو خانواده خود خواستند تا دین جدید را رها نمایند و هنگامی که در متقاعد نمودن آنان نسبت به بازگشت به زندگی گذشته‌ی خود شکست خوردند اقدامات اجبارآمیز بیشتری اعمال کردند و خواستار مداخله‌ی مراکز الزامات قانونی شدند. این تلاشها منجر به فعالیتهای دادستان کل ایالت نیویورک شد که در سال ۱۹۷۴ گزارشی در مورد فرزندان خدا منتشر کرد و آنان را به فهرستی سیاه از جرایم متهم نمود اما اقدامی صورت نداد چرا که بسیاری از جرایم ادعا شده خارج از حوزه‌ی صلاحیت وی بود و نیز بسیاری از اعضا بنابر دیدگاه برگ در مورد اداره‌ی یک سازمان میسیونری با گستره‌ی جهانی، آمریکا را ترک کرده بودند.

تلاشهای FREECOG از جمله تبلیغ روزنامه‌ای در کالیفرنیا، جنوبی موجب توجه رسانه‌ها و نیز والدین فرزندان شد که به عضویت گروههای جدید درآمده بودند. به همین دلیل، در اواخر سال ۱۹۷۳ رهبران FREECOG سازمان خود را به سازمان گسترده‌تر «والدین داوطلب آمریکا»^{۱۰} (VPA) تغییر دادند. VPA به زودی، به دلیل عدم کفایت سازمانی

10. Volunteer Parents of America

تعطیل شد و «بنیاد آزادی شهروندان» (CFF) جای آن را گرفت که بی شک، موفق ترین گروه ضدکیش دهه ی ۱۹۷۰ است. در اوایل CFF به کالیفرنیا محدود بود اما بعد، سازمانهای مشابهی تحت نامهای مختلف در سراسر کشور پدیدار شدند از جمله: «شهروندان سازمان یافته برای آگاهی عمومی از کیشها» (گرینزبورو، کارولینای شمالی)، «بنیاد آزادی شخصی» (بالتیمور، مریلند) و «به فرزندانمان عشق بورزیم» (اوماها، نبراسکا) و مانند آن. این سازمانها عموماً حول محور حمیت و شور و اشتیاق یکی دو نفر شکل می گرفتند و همواره به لحاظ مالی، محدود می ماندند و هنگامی که اعضا (والدین) به طریقی مشکل شخصی خود را حل می کردند و از آن سازمان بیرون می آمدند منحل می شدند.

در اواسط دهه ی ۱۹۷۰ تلاشهای چندی صورت گرفت تا سازمانی فراگیر و ملی به وجود آید و تلاشهای گروههای مختلف محلی را هماهنگ ساخته، نقشی ملی ایفا کند. در سال ۱۹۷۶ «کمیته ویژه آزادسازی اذهان AdHoc» توانست سناتور رابرت دل (اهل کانزاس) را متقاعد کند تا دیدارهایی را ترتیب دهد که والدین و دیگران بتوانند شکایات خود را ارائه کنند. البته هم این کمیته و هم سازمانی ملی دومی با عنوان «بنیاد بین المللی آزادی فردی» ناکارآمد از آب درآمدند و به سرعت از میدان خارج شدند.

جنبش ضدکیش دهه ی ۱۹۷۰ هیچ گاه مسئله های خود را به صورت رضایت بخشی حل نکرد. در واقع اعضا به دو دلیل مشخص با

دینی ای می داد که به شدت متقاضی عضویت جوانان بودند و زندگی در آنها علاوه بر پایبندی به گروه، برای شان شغل، دوستان و مکانی برای زندگی فراهم می کرد. چنین گروههای به شدت متقاضی عضو، بافتی جدید برای حل معضل جوانان در مورد خط مشی زندگی، امور جنسی و پایبندیهای دینی فراهم کردند. به کارگیری گروههای دینی به عنوان سکوهایی پرش به استقلال شخصی، ظاهراً به اینجا ختم می شد که جوانان، در تعارض با والدین خویش قرار می گرفتند، والدینی که گروههای مزبور را چنان رقیبانی برای قلوب فرزندان شان می دیدند.

جدا از صدها جنبش نوپدید دینی که در این زمان پدید آمدند تعداد اندکی از گروههای به شدت متقاضی عضو (مثلاً کلیسای وحدت بخش، جامعه بین المللی برای آگاهی کیشنا، رسالت زندگی الوهی، راه بین المللی) تلاش کردند با ساختن کادری از کارمندان تمام وقت، خود را توسعه دهند تا تلاش شدید اوانجلیستی را رهبری نمایند. این گروهها موجب خشم والدین شدند. آنها باورشان نمی شد گروهها، پسران و دخترانشان را با وعده ی مشاغل تجاری یا حرفه های در قبال زندگی و کار با دینی جدید، سؤال برانگیز و دون رتبه، به دام اندازند.

دهه ی ۱۹۷۰ را می توان به عنوان اولین فاز یک جنبش جدید آگاهی از کیش به حساب آورد. واژه ی «کیش» به عنوان لقبی بسزا برای ادیان جدید تنفربرانگیز، از مسیحیان اوانجلیک اقتباس شد. در دهه ی ۱۹۷۰، چند گروه از والدین در ایالات متحده ظهور کردند و اعضای آنها به دنبال وسایل مؤثری بودند تا فرزندان شان را از NRM ها بیرون کشیده، به سوی شغل و سبک زندگی مقبول تری جهت دهند. از دهه ی ۱۹۷۰ تاکنون، تاریخ تعارض ادیان جدید با فرهنگ آمریکادر ضمن تلاشهایی (هر چند عمدتاً ناکام) از سوی



ضدکیش‌گرایان رقم خورده است، تلاشهایی برای تحریض دولت به حمایت از جنگ صلیبی خود و فعالیت‌های مختلفشان جهت پیشبرد دستور کاری خویش که با سربراز زدن دولت از درگیری در این کار مواجه شد. گروه‌های والدین ابتدا بر این امر حقوقی جبرانی در محاکم متمرکز شدند که از طریق قوانین محافظه کارانه، بستگان فرد گرویده به کیشها را قادر سازند تا جوان نوکیش را از گروه خارج کنند، اما این تلاش به سرعت به بن‌بست رسید. آنان همچنین بر برنامه‌ریزی بازگردانی متمرکز شدند، تاکتیکی فراقانونی مبنی بر بودن فردی از افراد یک گروه و قرار دادن وی در تحت فشار شدید روانی برای تبری جستن از گروه. والدین به زودی آموختند که نیاز به یاری طفل گسترده‌ای از متخصصین دارند تا به آنان در یافتن راه حلی سکولار برای معضلشان کمک کنند. محاکم و مراکز اجرای قانون در برابر نگرانی والدین نسبت به پیوستن فرزندانشان به ادیان کوچک کاملاً احساس بی‌مسئولیتی می‌کردند. در نوامبر سال ۱۹۷۸، با حادثه‌ی مرگبار جونزتاون، همه چیز تغییر کرد. گرچه معبد مردم،^۹ گروهی در زیر یک انشعاب اصلی بود، اما به سرعت به مظهر یک کیش خطرناک تبدیل شد. با این وجود، گروه‌های والدین دریافتند که نمی‌توانند واکنش مؤثری در قبال حادثه‌ی مرگبار جونزتاون انجام دهند. آنان فاقد سازمانی ملی بودند. در طی چند سال بعد آنان دو سازمان ایجاد کردند: بنیاد آزادی شهروندان، که گروهی عملگرا بود، برنامه‌ریزی بازگردانی را ترفیع داد و طرح‌های ابتکاری متعددی برای جذب حمایت مردمی در انداخت و بنیاد خانواده‌ی آمریکایی (AFF) که در تحقیق و آموزش در زمینه‌ی کیش به طور تخصصی فعالیت نمود. چند سال نگذشت که (CFF) به شبکه آگاهی از کیش (CAN) تبدیل شد.

9. Peoples Temple



ادیان جدید به مخالفت برمی‌خاستند. یک دسته در مورد دین‌های جدید، دغدغه و تردید دینی داشتند و مایل نبودند فرزندانشان به دین دیگری جز آن دینی که در آن رشد کرده‌اند بگروند. اما درصد بیشتری از این ناراحت بودند که فرزندان جوانشان راهنمایی‌های پدرانه را رد می‌کنند و با صرف نظر کردن از تحصیلات بالاتر و زندگی «بهنجار» به عضویت یک کیش درمی‌آیند و برای آن کار می‌کنند. اما هیچ یک از این دو دسته دغدغه، در حوزه‌ی دغدغه‌های دولت واقع نشد. بزرگسالان، حتی بزرگسالان جوان کاملاً حق داشتند شغل و مذهبشان را تغییر دهند و مسئولین قانونی در مقابل تقاضای والدین برای دخالت در این زمینه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. بنابراین، دغدغه‌های واقعی به ناچار قالبی تازه به خود گرفتند و گروه‌های والدین نگران اجباراً به گروه‌های ضدکیش تبدیل شدند. رهبری این گروه‌ها با توجه به عدم فعالیت دادگاه‌ها و پلیس شروع به جستن برنامه‌ای جایگزین نمود و تلاش کرد ایدئولوژی شفافی بیابد تا پیکان توجه‌ها را از انتخاب‌های غیرقابل پذیرش تازه کیشان جوان به سازمان‌هایی که تازه کیشان را به خود جذب می‌کردند متوجه نماید.

فرآیند دیوسازی از ادیان جدید به زودی آغاز شد. در طی دوران FREECOG «اعضا با ادبیاتی جدلی مواجه شدند که به مدت یک نسل در محافل اوانجلیک در جریان بود. آن ادبیات به گردهمایی بدعت‌آمیز و غیرمسیحی،

نسبت «کیش»^{۱۱} می‌داد، واژه‌ای که به سرعت برای نامیدن ادیان جدید مورد نظر پذیرفته شد. قبل از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، مسیحیان پروتستان تمام مطالب را در مورد کیشها نگاشته بودند و پذیرش این واژه از سوی گروههای ضدکیش، الگوی تعامل را نسبتاً پیچیده ساخت. بسیاری از مردم از قبل با واژه‌ی «کیش» آشنا بودند و اوانجلیکها (انجیل‌گرایان) پیش‌تر، نسبت به «کیشهای» جدیدی که در دهه پس از ۱۹۵۶ به وجود آمدند دغدغه داشتند. برخی از گروههای مخالف کیش مسیحی، برای ادبیات خود، دارای ساختاری با ثبات و نیز سیستمی توزیعی با گستره‌ی ملی بودند. در همان زمان، نویسندگان مسیحی برجسته‌ای مانند والتر مارتین که در زمینه‌ی کیشها فعالیت می‌کردند به درستی متوجه شدند کسانی که به گروههای نوکیش، مثل ادیان جدید نسبت عوام‌فریبی و تقلب می‌دادند به راحتی می‌توانستند گروههای مسیحی اوانجلیکال را در همان زمینه‌ها مورد حمله قرار دهند. تنها تعداد کمی از اوانجلیکها برای هماهنگ کردن خود با ضدکیش‌گرایان جدید حاضر شدند به ران انروت^{۱۲} جامعه‌شناس بپیوندند.

همچنین وجود ادبیات مسیحی مخالف کیش، به طور مداوم مشکلاتی را برای ضدکیشها فراهم می‌نمود، زیرا نمی‌توانستند حول دغدغه اصلی خود (نارضایتی از انتخابهایی [که] فرزندانشان [در مورد زندگی

با CFF به نوبه خود و نیز با انزجار عمومی در مورد واقعه‌ی مشهور جونزتاون، تعداد برنامه‌های بازگردانی به شدت افزایش یافت و مراکز توان‌بخشی نیز توسعه یافتند، مراکزی که در آنها افرادی که به‌طور موفق تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بودند، دریافت کمک می‌کردند تا عزمشان را برای ترک گروه و بازگشت به جامعه اصلی جزم‌تر نمایند. ضدکیش‌گرایان طرحهای ابتکاری مختلفی را در سطح دولت و قانون‌گذاران هم‌رای با خود به اجرا گذاردند و تلاش کردند وسیله‌ای برای به وسط گود کشیدن دولت به عنوان طرفدار والدین بیابند. این طرحهای ابتکاری، همه بدون استثنا از سوی ائتلاف آزادی‌خواهان و رهبران مدنی گروههای قدیم‌تر که قانون جدید را به عنوان تهدیدی علیه موجودیت خویش می‌دیدند دچار شکست شدند.

نقش صدها گروه ضد کیش مسیحی اوانجلیک در شکل دادن به باور عمومی درباره‌ی ادیان جدید به طور عمده نادیده گرفته شده است، زیرا آنها دخالت مستقیمی در برنامه‌های بازگردانی و بسیاری از پرونده‌های محاکم و طرحهای ابتکاری برای قانون‌گذاری که از سوی سازمانهای متعدد آگاهی از کیش ارائه شده بودند، نداشتند. با این حال، درک علت موفقیت تلاشهای آگاهی از کیش در دهه‌ی ۱۹۸۰ بدون لحاظ مبارزه جمعی علیه ادیان جدید که توسط سازمانهایی نظیر مؤسسه تحقیق مسیحی،^{۱۱} پروژه جعلیات معنوی^{۱۲} و امداد مسیحی شرقی^{۱۳} تبلیغ شد میسر نیست. این گروهها بدون لحاظ اقت و خیزها در جنجال سکولار بر سر کیش، از یکسو به تولید موجی وسیع از نوشته‌جات در محکومیت آنچه ادیان شیطانی

10. Christian Research Institute
11. Spiritual Counterfeits Project
12. Eastern Christian Outreach



محسوبشان می‌کنند ادامه دادند و از سوی دیگر در اینترنت، حضوری چشمگیری به هم رساندند.^(۳)

۲- بحث جنجال برانگیز شستشوی مغزی

همان‌طور که فشارها و حملات حقوقی به ثمره دادن نزدیک می‌شد، چند متخصص که نظرگاه آگاهی از کیش را اختیار کرده بودند، با دلایل روان‌شناختی پیش آمدند تا عمل علیه تعدادی خاص از گروه‌های دینی را موجه نمایند. انگیزه‌ی این متخصصان، دغدغه‌های الهیاتی نبود، بلکه آن چیزی بود که فریب ناموجه اعضا توسط ANRMها و آسیب روان‌شناختی حاصل از آن عنوان می‌شد. هرچند مواضع گوناگونی در قبال این متخصصین گرفته شد، اما عامه‌پسندترین آنها تئوریهای «اقناع اجباری» از آب درآمد که توسط روان‌شناسی به نام مارگارت سینگر طراحی گردید. این تئوریا را عموماً تحت عنوان «شستشوی مغزی» می‌شناسند. سینگر و همکارانش برای اولین بار مطرح کردند که تدابیر خاص عضوگیری و اعمال معنوی گروه‌ها (استفاده از مراقبه، آواز، سرودهای مذهبی یا منتره و مانند آن) اراده و اختیار اعضا را تحت الشعاع قرار می‌دهند و باعث می‌شوند آنها در کیشها بمانند و به تصمیمات بهتر پشت پا زنند.^(۳) بسیاری مستلاً نشان داده‌اند که عضویت طولانی در گروه‌ها می‌تواند آسیب جبران‌ناپذیر ذهنی و حتی فیزیکی ایجاد کند.^(۴)

اگر کیشها، ویژگیهای فردی را تغییر می‌دهند و اعضا را عملاً دچار آسیب می‌نمایند، در نتیجه، برنامه‌ریزی بازگردانی، عملی موجه خواهد بود. تئوریهای شستشوی مغزی، تأییدی عقلانی برای این عمل (برنامه بازگردانی) ارائه می‌دهند. چنین تأییدی ضروری بود چراکه توجه‌ها از محافل قانونی به محاکم برگشته بود. در محاکم، افرادی که به‌طور موفقیت‌آمیز تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بودند علیه

خویش انجام داده‌اند)) برنامه‌ای تدارک ببینند و مجبور بودند به صورت کلی علیه «کیشها» حالت جدلی بگیرند. به علاوه ادبیات کاتولیک، به صورت گسترده‌ای «کیشها» را مورد حمله قرار می‌داد؛ اما مرکز حملات خود را بر روی برخی گروه‌های موفق‌تر قدیمی و نیز برخی گروه‌های تأثیرگذار مانند مورمونها و وحدت‌گراها [یونیتارینها] و حتی کاتولیکهای رم قرار داده بود. هربار که جنبش ضدکیشها در تلاش برای متقاعدکردن افراد جهت واکنش نشان دادن علیه کیشها، مستمعینی در بین قانون‌گذاران می‌یافت کوششهایشان توسط ادبیات مسیحی عقیم می‌ماند. قانون‌گذاران صریح و رک که حول انجمنی ایالتی جمع بودند متمایل شدند که به سرعت و با ظرافت از حمایت قوانینی که مانع گرویدن دوستان قانون‌گذار خود به ادیان جدید می‌شوند دست بردارند.

۲- برنامه و ایدئولوژی

ضد کیشها حتی پیش از یافتن چشم‌اندازی که حمله به ادیان جدید را توجیه کند، به فکر یک برنامه افتادند. درواقع به نظر می‌رسد اولین برنامه‌ریزی برای بازگرداندن [افراد به دین قبلی] حتی قبل از تأسیس FREECOG انجام گرفت. بنابه گزارشها، این فرآیند توسط تئودور «تد» پاتریک بسط داده شد. او در آن زمان کارمندی در ایالت کالیفرنیا بود و در مورد برخورد پسر و یکی از برادرزاده‌هایش با

«فرزندان خدا» نگران شده بود. وی با برخی از افراد COG (فرزندان خدا) ملاقات کرد و گذاشت او را به دیانت اوانجلیک درآورند. او بعدها فعالیت نوکیش سازی آنها را «شستشوی مغزی» نامید و منظورش از این عبارت این بود که آن گروه، مردم را تا حدی فریب می دهند که تبدیل به روبات یا برده های فلزی شوند. گروه های ضد COG واژه «کنترل مغز» را به کار گرفتند و «بنیاد آزادی شهروندان» در اولین خبرنامه ی خود برنامه بازگردانی [به دین اولیه] را بدین صورت تعریف کرد:

«فرآیند آزادسازی قربانیان از کنترل افراد و سازمانهایی که از طریق به کار بردن تکنیکهای کنترل مغز، افراد دیگر را مورد بهره برداری قرار می دهند. قربانیان آن گاه که آزاد می شوند به دور از ترسی که آنان را چونان زندان دربر گرفته بود تشویق می شوند تا در مورد خودشان مجدداً تفکر کنند و فارغ از تهدیدات دوباره در مورد آسایش و امنیتشان، جایگاه خود را در جامعه بازیابند»^(۴)

برنامه ی بازگردانی که در تعریف رسمی نمی گنجید، توسط CFF مشتری یابی شده، به وسیله ی پاتریک به انجام رسید. این برنامه از جمله عبارت بود از معطل نگه داشتن افراد (گاهی آدم دزدی در کنار خیابان) و اجبار آنان به شرکت در سخنرانی شدید و غرایبی که GOG (یا گروهی دیگر) و رهبر آن را مورد حمله قرار می داد. فرد قربانی در برنامه بازگردانی ناگهان

گروههایی که پیش تر بدانهای پیوسته بودند اقامه دعوی مدنی کردند. هیئت داوران با پاسخگویی به ادله ی شستشوی مغزی، احکامی مبنی بر جریمه های چند میلیون دلاری علیه ضدکیشها صادر کردند. آنان که مخالف NRM ها بودند، نتوانستند قانونی برای از پادآوردن این ادیان به تصویب برسانند، اما احکام صادره علیه خود را به معکوس شدن یا شدیداً کاهش یافتن در مرحله استیناف سوق دادند. با این حال، به نظر می رسید این امر، موقتی و متعلق به یک دوره ی زمانی گذرا است.

برخی از همفکران متخصص سینگر تلاش کردند یک گروه ضربت درون انجمن روان شناسی آمریکا (APA) تأسیس کنند تا نظریه ی «افنای اجباری» را به طور تفصیلی و مطول ارائه کند، نظریه ای که صورت معمولش، محصول بازنگری APA است. قبول تهیه ی چنین گزارشی از سوی APA تئوری سینگر را رسمیت نبخشید، اما موقعیتی بدان بخشید که فراتر از یک فرضیه ی مقبول صرف، تلقی شود. با این حال، این طرح نتیجه ای عکس داد. هنگامی که این گزارش در سال ۱۹۸۷ تسلیم APA شده، بازنگری گردید و به اتفاق آراء شد. آن گونه که به طور خلاصه در یک یادداشت مختصر به اعضای گروه ضربت آمده است، بازنگرندگان، رویکرد گروه ضربت را به خاطر نقص روش شناختی و فقدان دقت علمی به باد انتقاد گرفتند. این حکم، به شدت، استفاده از تئوری شستشوی مغزی را محدود می نمود و منجر به اضمحلال برنامه ریزی بازگردانی و شبکه آگاهی از کیش می گردید.^(۵)

نقش برجسته ای که در دهه ی ۱۹۸۰ به فرضیه ی شستشوی مغزی نسبت داده می شد، تعدای از اندیشمندان را که ادیان جدید را مورد مطالعه داشتند بر سر دوراهی قرار داد. با آنکه آنان خاصه از گروه های مورد مطالعه خود حمایت نمی کردند، هیچ شاهدهی در



بین گروهها ندیده بودند که اثبات کند امری چنان شستشوی مغزی در حال اتفاق افتادن است یا حتی موجودیت چنین پدیده‌ای را از منظری نظری ثابت نماید. آنان به این باور رسیدند که شستشوی مغزی، فرضیه‌ای غیر علمی است و هرچه تعداد پرونده‌های قضایی چند برابر می‌شود، این امر، صریح‌تر و روشن‌تر می‌گردد. پیرو لایحه APA، انجمن جامعه شناسی آمریکا و جامعه‌ی مطالعه علمی بر روی دین، هر دو بیانیه‌های حمایتی منتشر کردند.

با بیشتر شدن پرونده‌های قضایی، تحقیق برای یافتن موردی مناسب جهت ایجاد اتفاق نظر مثبت روان‌شناختی و جامعه‌شناختی راجع به فرضیه‌ی عامه‌پسند شستشوی مغزی شروع شد. مورد مناسب به سال ۱۹۸۹ در آمریکا در دادخواستی علیه فیشمن رخ داد، پرونده‌ای جنایی در دادگاهی فدرال که طی آن متهم (فیشمن) تلاش نمود چنین از خود دفاع نماید که جرایم به دلیل تأثیر فرساینده‌ی عضویتش در یک کیش رخ داده‌اند. دو گزارش حجیم که فرضیه‌ی شستشوی مغزی را رد می‌کردند و از جمله بر ارزیابی APA استوار بودند، دادگاه را به رد شهادت در موضوع مورد بحث کشانند. دادگاه در یک نظر کارشناسانه که در دهه‌ی ۱۹۹۰ منتشر شد، به لحاظ حقوقی چنین موضع گرفت که تئوری شستشوی مغزی آن گونه که در مورد ادیان جدید به کار برده می‌شود هیچ مبنای علمی ندارد. این حکم با احکام مشابهی در پرونده‌های حقوقی دیگر تقویت و تحکیم شد. این حکم، پرونده‌های مدنی از نوع مشابه در دهه‌ی ۱۹۸۰ را یکسره خاتمه داد. پرونده‌هایی که در آنها، گروهها عمدتاً از سوی یک عضو پیشین که تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بود و با استناد به اتهام شستشوی مغزی تحت پی‌گرد حقوقی بودند.

CAN پیش‌تر مشکلاتی را در مورد برنامه‌ریزی

از حمایت سایر اعضای گروه جدا می‌ماند و با فوران احساسات والدین و سایر اعضای خانواده مواجه می‌شد که از او می‌خواستند از آن گروه صرف نظر کند و به زندگی خود سروسامان دهد. تعداد برنامه‌های بازگردانی در طول آن دهه به طور ثابت افزایش می‌یافت. پاتریک در اواخر سال ۱۹۷۱ کار دولتی خود را رها کرد و تبدیل به یک برنامه‌ریز حرفه‌ای و تمام‌وقت برنامه بازگردانی شد. کتابش که نشان‌دهنده‌ی کار او است در اواخر سال ۱۹۷۶ به بازار آمد. (۵)

با وجود اینکه برنامه‌ی بازگردانی در همه‌ی موارد موفق نبود (البته تعیین تعداد دقیق موارد عدم موفقیت، مشکل است)، به اندازه‌ای موفقیت داشت که کسانی که تحت این فرآیند واقع می‌شدند خود به رده‌هایی از برنامه‌ریزان بازگردانی و یا جزو طرفداران برجسته‌ی ایده ضدکیشی بدل می‌گشتند. با آشکار شدن ذات اجباری این فرآیند این مسئله تبدیل به موضوعی برای رسیدگی دادگاههای متعدد شد. در چند مورد پاتریک محاکمه و محکوم شد اما احکام صادره علیه وی معمولاً خفیف بودند.

تا سال ۱۹۷۵ رهبران جنبش ضدکیش برای توضیح فرآیند عضو شدن و عضو باقی ماندن در یک دین جدید بر اساس ایده‌های به دست آمده از سه امر آزادانه از کلمه‌ی «شستشوی مغزی» استفاده می‌کردند: عملکرد برنامه بازگردانی، دیدگاهی مکانیکی از نوکیشی به طور عام، (که در بسیاری از حلقه‌های روان‌شناسانه دوام آورده بود) و هیستری عمومی در مورد

فعالیت‌های چینی کنترل فکر که در طول جنگ کره بر ضد زندانیان آمریکایی اعمال می‌شد. اعضای بالقوه، به صورت افرادی توصیف می‌شدند که به لحاظ روانی آسیب پذیرند و آرمان‌گرایی تند جوانی را با ناتوانی از تطبیق خود با موقعیت اجتماعی‌شان بالاخص در دانشگاه جمع کرده بودند.

بر طبق جدول رو به تزاید، این فرد جوان بومی بود که توسط کیش مورد حمله قرار می‌گرفت. اولین گام، این بود که شخص را از راه فریب در یکی از مراسم گروهی شرکت دهند. در آنجا، رهبران گروه بدون آشکار کردن اهداف واقعی خود فرآیند ظریف و نامحسوسی را برای عوام فریبی آغاز می‌کردند که بالبخندهای مرحله به مرحله آغوش باز و خوشحالی ابراز شده توسط اعضای گروه شروع می‌شد. این عضو بالقوه، قبل از اینکه بتواند در مورد آنچه رخ می‌دهد فکر کند با اغفال (اجبار) به عضویت درمی‌آمد و سپس با استفاده از تکنیک‌های ظریف و مکرر روان‌شناسی به صورت عضو باقی می‌ماند. عضو جدید، به تدریج توانایی خود را برای فکر کردن یا انتخاب راهی دیگر از دست می‌داد. در واقع، درک این فرآیند از معرفی (هرچند سطحی) فرآیند عضوگیری یک گروه با نام کلیسای وحدت بخش پدر روحانی، سان میونگ مون، بسط یافت که غالباً در وهله اول مردم را در خیابان با دعوت به شام به عضویت درمی‌آورد و تنها پس از اینکه این عضو بالقوه از برخورد دلخواه گروه متأثر می‌شد در مورد

بازگردانی شاهد بود، اما همچنان با جدیت به حمایت از آن ادامه می‌داد و آشکارا طراحی آنچه اصطلاحاً «مشاوره‌ی خروج» نامیده می‌شد را در ذهن می‌پروراند. مشاوران خروج، بسیاری از استدلالات برنامه‌ریزان بازگردانی (شامل استدلالات روان‌شناختی و استدلالات منطقی) را برای شکستن بیعت اعضای ANRM اقتباس کردند، اما کاربرد نیروی فیزیکی را کنار گذارند. بیشتر فعالان در پی حکم دادگاه فیشمن از فعالیت بیشتر در زمینه‌ی برنامه‌ریزی بازگردانی پاپس کشیدند. به مرور زمان، مشاوره‌ی خروج، تکامل یافته، به یک حرفه جدید تحت عنوان مشاوره اصلاح فکر بدل شد. (با استفاده از اصطلاحی که یک روانکاو به نام رابرت ج. لیفتون رواج داد).

در این زمان، یکی از ادیان جدید برجسته‌تر یعنی کلیسای علم‌شناسی^{۱۳} شاهد نوعی وقفه در نزاعهای حقوقی مستمر خود بود. «مرکز خدمات درآمدهای داخلی» بازنگاری طولانی خود در مورد وضعیت مالیاتی این کلیسا و بسیاری از مراکز وابسته به آن را پایان داد و دیگر نتوانست دلیلی موجه برای همچنان زیر سؤال بردن هویت دینی یا هویت خیرخواهانه این گروه بیابد و پذیرفت که این گروه، مالیات خود را کاملاً تصفیه کرده است. این حکم، مقدار قابل توجهی از موجودی مالی و پرسنل داخل کلیسا را که در آن زمان، شبکه آگاهی از کیش را هدف حمله گرفته، آن را علت اصلی مشکلات خویش می‌دیدند، از مالیات معاف کرد. برخی افراد کلیسای علم‌شناسی از طریق مؤسسات وابسته، دعای حقوقی ترتیب دادند. هرچند هیچ یک از این دعای حقوقی هرگز به پای محکمه نرسید، اما همه آنها باعث شدند شهادت‌های اخذ شود. در طی سال‌های ۹۴-۱۹۹۳ چند ده نفر از مقامات و کارمندان CAN مورد مصاحبه قرار گرفتند و

13. Scientology



درکی مفصل و ریز از این سازمان به دست آمد. اطلاعات حاصل از شهادت‌های کلیسای علم شناسی (وکیل اصلی این کلیسای یعنی ریک موکسون) در دسترس جیسون اسکات، عضو یک کلیسای پنجاه گرا در سیتل واشنگتن که تحت برنامه ریزی بازگردانی ریک راس واقع شده بود، قرار گرفت. پای راس هنگامی به این پرونده کشیده شد که نماینده رابط CAN با هیئت حاکمه واشنگتن، به او ارجاع داد. اسکات، راس را به خاطر صدماتی که بر او وارد کرده بود متهم کرد و به حکم منفی سنگینی علیه او دست یافت. در طی دادرسی، راس توانست گواه و مستندی اساسی برای شستشوی مغزی ارائه دهد تا بتواند اعمالش را توجیه نماید. از این مهم تر آنکه موکسون با استفاده از اطلاعاتی که از شهادت اعضای علم شناسی به دست آورده بود، توانست پرونده‌ای بسازد مبنی بر اینکه پای CAN در این قضیه درگیر است. CAN یک میلیون دلار جریمه شد و این حکم، سال بعد، آن را به ورشکستگی کشاند. این حکم پس از استیناف همچنان تأیید شد، بلکه اتهام صدمه رساندن هم بر آن افزوده گشت. یک ائتلاف از گروههایی که عموماً توسط CAN، «کیش» خوانده می‌شدند، منابع مالی خود را روی هم گذاشتند و نام، لوگو و ۸۰۰ خط تلفن CAN را خریداری کردند. این ائتلاف هم اکنون CAN جدیدی را از طریق یک شرکت در لس آنجلس که تحت کنترل علم شناسی است می‌گرداند.

۳- ادیان نوپدید از زمان فیلمن اسکات به بعد احکام قضایی صادره در پرونده‌های فیلمن و اسکات، فعالیت برنامه ریزی بازگردانی را در ایالات متحده پایان داد. گرچه مشکلات رویاروی ادیان جدید به هیچ وجه فروکش نکرده‌اند، اما ادیان اقلیت و در عین حال، غیرشایع، دیگر احساس می‌کنند که صرفاً با پیروی از

عقاید و عملکرد گروه با او صحبت می‌شد. البته ادیان جدید به طور کلی رهیافت استانداردتری داشتند که با معرفی گروه آغاز می‌شد. در واقع، هنگامی که فرد در ابتدا با معبدی هندی مواجه می‌شد که اعضای آن لباسهای هندی پوشیده بودند راهی برای پنهان کاری باقی نمی‌ماند.

ضدکیشهای اولیه برای به کارگیری واژه «شستشوی مغزی» به عنوان واژه‌ای توصیفی از روان‌شناسی به نام رابرت جی لیفتون، تأیید گرفتند. وی در کتاب خود با عنوان اصلاح فکر و روان‌شناسی کل‌گرایی^(۶) فرآیندهای کنترل فکر را که در اردوگاههای حبس کره استفاده می‌شد توضیح داده، آنها را با عملکردهای اجرایی گروههای اجتماعی مختلف شامل گروههای احیاگر دینی مقایسه نمود.

علاوه بر اینکه برنامه ریزی بازگردانی به عنوان یک ضرورت جهت «آزادسازی» شخصی که به لحاظ روان‌شناختی در دام یک گروه افتاده است تلقی می‌شد، استمرار نوعی مشاوره بعد از برنامه ریزی بازگردانی نیز سفارش می‌شد. ژان مریت، یک روان‌کاو و فعال اجتماعی و یکی از اولین متخصصین روان‌شناسی که به ضدکیش‌گرایی جذب شده بود، درمان اعضای سابق کیش را بخشی مشکل اما مهم از بازگرداندن آنان به حالت عادی می‌دانست. او در نامه‌ای سرگشاده که در سال ۱۹۷۵ نوشته شد چنین عنوان می‌دارد:

اعضای سابق [گروهها] در پی مواجهه شدن با این واقعیت که چگونه از لحاظ

روان‌شناسی، مالی و گاهی جنسی مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، دارای ضعف شده‌اند و بدین جهت نیاز به توجه مداوم دارند. عجیب اینکه این ضعف موجب می‌شود والدین و متخصصین نیز در نظارت نزدیک خود بر کیشها به همین طریق عمل کنند. وقتی کارکرد «خود» بازسازی شد، فرآیند از میان بردن عادت پیشین اتفاق می‌افتد و شخص با امیدواری در راه بهبود گام برمی‌دارد. کسانی که [در این مسیر] خیلی خوش شانس نیستند لازم است بستری شوند زیرا بسیار وابسته به گروه و متمایل به خودکشی هستند و یا اینکه در مواجهه با واقعیت، متحمل شکستهای فاحشی شده‌اند. فرآیند بازپروری شخص برای اینکه به جایگاه اولیه‌ی خود پیش از ورود به کیش بازگردد به حدود یک سال وقت نیاز دارد.^(۷)

این دیدگاه خاص، در مورد مشکلات کسانی که تحت برنامه‌ی بازگردانی قرار گرفته‌اند موجب تشکیل چندین مرکز بازپروری شد که مشهورترین آنها «بنیاد آزادی فکر» در توکسون آریزونا است. این مراکز به عنوان بخش مهمی از تلاشهای برنامه‌ریزی بازگردانی باقی ماندند.

هنگامی که گروههای مختلف محلی ضدکیش، شروع به برقراری اتحاد با یکدیگر در سطحی ملی نمودند از دولت نیز درخواست کردند تا به مشکل «کیش» پردازد. آنان گوش

برنامه‌ی بهنجار عضوگیری و عبادت خویش، به دادگاه فراخوانده نخواهند شد و به شستشوی مغزی اعضای خویش متهم نخواهند گشت. در عین حال، آنها هنوز با نشریاتی عداوت‌آمیز برخورد می‌کنند و حوادث خشونت‌بار چندی که با شاخه داوودیه‌ها، معبد خورشیدی، دروازه‌ی آسمان و جنبش حفاظت از ده فرمان مربوط بوده‌اند، «تمایلات خشونت‌بار» را به صدر فهرست اتهامات وارده بر آنان افزوده‌اند.

با این وجود، حکم دادگاه اسکات، مشکلات حقوقی ادیان جدید را به طور کامل پایان نداد و تا به امروز آنها در مورد موضوعات مختلف به محاکم قضایی خوانده می‌شوند، خصوصاً در مورد پرونده‌های طلاق که در آنها یکی از زوجین، عضو سابق گروه بوده است. به علاوه، اعضای سابق همچنان علیه هم قطاران سابق خود، شکایت به دادگاهها می‌برند. دو نمونه از این موارد عبارتند از اتهام سوءاستفاده جنسی در پرونده‌ای که اخیراً علیه کلیسای خودشناسی آناندا^{۱۴} جریان داشت و اقامه دعوی علیه جامعه بین‌المللی آگاهی کریشنا^{۱۵} از سوی برخی جوانان تربیت یافته در دوران این جنبش که همچنان ادامه دارد. تلاشهایی شده است تا پای نظریه‌ی شستشوی مغزی به بسیاری از پرونده‌های مزبور باز شود. هرچند این اتهام، پس از ارائه‌ی مدارک فیثمن به دادگاه، مکرراً مورد انکار قرار گرفت. به علاوه، ادیان جدید دیگری نظیر ویکانها و نوملحدین، مصرانه می‌خواهند که دینشان، در سطح عمومی به رسمیت شناخته شود و پرونده‌هایی در مورد تبعیض دینی ترتیب داده‌اند. بیشتر آن پرونده‌ها مشخصاً علیه هیئت مدیره برخی مدارس است که پوشیدن لباس پنتاگوم^{۱۶} توسط دانش آموزان را ممنوع کرده‌اند.

14. Ananda Church of Self Realization

15. Society for Krishna Consciousness

۱۶. pentagram (لباس مخصوصی با ستاره پنج پر)



فعالتهای اعضای «آگاهی از کیش» هر چند با احکام صادره در دادگاه فیضمن واسکات کاهش یافت، خلاء، به وجود آمده بر اثر سقوط CAN را پر کرد و بنیاد لئوچ. رایان را سامان داد (نامی به یاد عضو کنگره که در جونزتاون کشته شد). علاوه بر اعضای همدل AFF، این فعالان نیز تلاش کرده‌اند برنامه‌های جدیدی برای ادامه دادن به جنگهای صلیبی خود ترتیب دهند. یک بعد تلاشهای آنان، سکولاریزاسیون بیشتر مفهوم کیش است. تئوریسینهای CAN طی دهه‌ی ۱۹۸۰ استدلال می‌کردند که کیشها شبه ادیانی هستند که استفاده از شستشوی مغزی، آنها را از ادیان جدا می‌کند. آنان همچنین معتقد بودند برخی انواع گروهها می‌توانند مشخصه‌های کیش مانند از خود بروز دهند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، این تئوریسینها شروع به این استدلال کردند که کیشها اولاً و بالذات دینی نیستند، بلکه نوعی خاص از گروه اجتماعی‌اند. البته برخی کیشها از قضا دینی هستند، اما کیشها همچنین شکل گروههای سیاسی و روان‌درمانی را نیز به خود می‌گیرند و می‌توانند هرجایی ظاهر شوند. آنها آن زمان ادعای می‌کردند که برنامه‌شان معطوف به گروههای مخرب دینی نیست، بلکه معطوف به هر گروهی است که دسته‌ای از مشخصات کیش را از خود نشان داده است. این امر تلاشی مضاعف بود برای احصای مشکلات متمم اول قانون اساسی که دائماً هر تلاشی را برای جلب نظر حمایتی دولت به سوی آنان راناکام می‌گذارد.

در سال ۱۹۹۹ بنیاد رایان با استفاده از این چشم‌انداز که اندکی بازنگری شده است، چند حادثه‌ی جنجال برانگیز مربوط به گروههای دینی در دانشگاه ماریلند را به سود خود مصادره نمود تا از هیئت حاکمه ماریلند بخواهد، حکم به تأسیس مرکز مشاوره و منابع اطلاعاتی پیرامون کیش، در سراسر سیستم دانشگاه ماریلند نماید. مفهوم این کار، آن بود که متخصصین

شنوای خود را در سناتور کانزاس رابرت دُل پیدا کردند، اما این شنوایی برای والدین اعضای دینهای جدید تنها اندکی بیش از یک رخداد رسانه‌ای ارمغان به بار آورد. دُل در مورد وضعیت مالیاتی «کلیسای وحدت بخش» به مرکز خدمات درآمد‌های داخلی نامه نوشت و نیز جهت برقراری ملاقات میان دادستان کل و دو اندیشمند جنبش ضدکیش، با دپارتمان عدالت نامه‌نگاری کرد؛ اما هیچ‌کدام از نامه‌ها منجر به عمل نشد.

بن بست به وجود آمده در واشنگتن، توسط چندین فعالیت در سطح ایالت دنبال شد. طی چند سال پس از آن، تعدادی لایحه به قانون‌گذاران ایالتی ارائه شد که خواستار اقدامات سرکوبگرانه‌ی مختلفی بر ضد ادیان جدید بود. برخی لوایح، بر اتهامات وارده در مورد فعالتهای جنایی متمرکز شده بودند، اما اکثر آن لوایح می‌کوشیدند ادیان جدید را دغدغه متخصصین سلامت ذهنی شمرده، درگیر [بررسی آن] شوند. مثلاً قانونی که در سال ۱۹۷۶ در ایالت ورمونت ارائه شد به انواع فعالتهای مشکوک گروهها از قبیل، فعالتهای جمع اعانه‌ی متقلبانه، فرار از مالیات و احیاناً انقیاد روانی شهروندان معطوف بود. در سال ۱۹۷۷ در تگزاس لایحه‌ای ارائه شد که خواهان تحقیق در مورد فعالتهای گزارش شده‌ی کنترل ذهن در کیشها بود. تمامی این لوایح رد شدند و با رسیدن به سالهای پایانی آن دهه، به نظر می‌رسید جنبش ضدکیش در حال مرگی

آرام است. [اما] در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۷۸ همه چیز تغییر کرد.

۳- جونز تاون و احیای جنبش ضدکیش

در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۷۸، لئو ج. رایان^{۱۳} از اعضای کنگره، به اتفاق همراهانش در سفر به گویانا برای دیدار از اقلیت نشین «معبد مردم» و حدود ۹۰۰ تن از پیروان معبد شامل رهبرشان جیم جونز در جریان خودکشی و قتل دسته جمعی مردند. با وجود کتابهای فراوانی که در این مورد نوشته شده که برخی از آنها توسط بازماندگان به رشته‌ی تحریر درآمده است، آنچه در جونز تاون رخ داده است هنوز در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. برخی واقعیتها مانند اینکه چه تعداد خودکشی کردند و چه تعداد کشته شدند ممکن است هیچ‌گاه مشخص نشوند. البته بسیاری از حقایق تنها در انتظار انتشار اسناد انبوه جمع‌آوری شده توسط کمیته‌ی مجلس نمایندگان هستند؛ کمیته‌ای که برای تحقیق در مورد این حادثه، بالاخص مرگ رایان به عنوان عضوی از کنگره تشکیل شد. تا به امروز آن اسناد، شامل گزارشتی مربوط به تعدادی از تحقیقات مستقل که توسط عوامل مختلف ملی، ایالتی و حکومتی صورت گرفته‌اند، به دلایل امنیت ملی سر به مهر باقی مانده‌اند و کسی نیز به بهانه‌ی آزادی اطلاعات، خواهان انتشار آنها نشده است. جالب اینکه پاتریشیا رایان دختر لئو رایان و کسی که از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ یک فعال ضدکیش به شمار

کیش اجیر می‌شوند تا مشاورانی تربیت کنند و نوشتارهایی با رویکرد ضد کیش بنگارند. این تلاش نو هنگامی مورد توجه‌ها قرار گرفت که یک کمیسیون از سوی حکومت ماریلند تعیین شد و نیز هنگامی که یک مردم شناس در دانشگاه ماریلند به نام ویلیام استوارت به همکاران دانشمند خود در مورد اهمیت آنچه داشت اتفاق می‌افتاد هشدار داد. در طول تابستان سال ۱۹۹۹، کمیسیون مزبور، به شنیدن نظرات گویندگان مختلفی پرداخت که در قالبی متفاوت، همان مجادله دهه‌ی ۱۹۸۰ در مورد کیش و شستشوی مغزی را تکرار می‌کردند. گزارش کمیسیون، هرچند تا حدی مبهم بود اما اندکی در راستای تقاضاهایی بود که کادر اجرایی دانشگاه مطرح می‌کرد. با این وجود، قانون‌گذاران هرگز این گزارش را مورد لحاظ قرار ندادند و تا به امروز هیچ لایحه‌ای از آن بیرون نیامده است.^(۱۴) اعضای بنیاد رایان که در گزارش نهایی کمیسیون از آنها به خوبی یاد شد عموماً تلاش مدیر آموزش خود، ران لومیس و دیگرانی که جریانات ماریلند را رهبری کرده بودند، با صدای بلند فریاد زدند. ارزیابی کلی آنها این بود که تحقیقات کمیسیون، تجربه آموزنده و ارزشمندی بوده است و به علاوه، ابتکار عمل کمیسیون به روشنی راهی را که می‌توانستند در آینده طی کنند به آنان نشان داده است. قانون‌گذاران دولتی هم اکنون بررسی می‌کنند که ببیند آیا امکان تکرار تحقیقات ماریلند وجود دارد یا خیر.

با این حال، هزاره‌ی جدید شاهد آشفتگیهایی در جنبش آگاهی از کیش در ایالات متحده است. از جمله مشکلات طولانی مدت این هزاره، ناتوانی اندیشمندان از تولید مبنایی برای تحقیق تجربی در اثبات وجود یکی از این دو امر است: ۱- کنترل فکر در NRIMها که کارکردی بالاتر و فراتر از کارکرد بهنجار تأثیر اجتماعی که در هر گروهی مشهود است دارند، ۲- هرگونه آسیب



جدی که به اعضای چنین گروه‌هایی وارد می‌شود. روی هم رفته، بر خلاف دهه‌ی ۱۹۸۰ و یکپارچگی نظری که در تعبیر مارگارت سینگر از نظریه کنترل فکر وجود داشت امروزه هر نظریه‌ی واحدی درباره کارکرد احتمالی کنترل فکر، نهایتاً حمایتی نه چندان شدید را برمی‌انگیزد.^(۸) برخی اندک تلاش کرده‌اند که شستشوی مغزی را چنان یک واقعیت قلمداد کنند.^(۹) در حالی که دیگران به دنبال چشم‌اندازی هستند که حول تأثیر مفراط اجتماعی شکل گرفته باشد. این اختلاف نظری (و تلاش دفاعی CAN برای حفظ موجودیت خود)، بهره‌برداری از چند حادثه‌ی خوشونت‌بار (دروازه آسمان، اوم شینریکیو و معبد خورشیدی) که جنبش آگاهی از کیش را در سراسر جهان نیرو بخشیدند را برای این جنبش ناممکن ساخت.

جنبش آگاهی از کیش، در سال ۲۰۰۲ با انتخاب فیلیپ زیمباردو به عنوان ریاست انجمن روان‌شناسی آمریکا، به‌طور غیرمنتظره‌ای تقویت شد. وی اصالتاً به خاطر عقایدش در زمینه‌ی کیشها و شستشوی مغزی شهرت نیافته بود، در عین حال در دوره ریاست خود، اعضا را به بازنگری در ارزیابی گزارش DIMPAC و تلاشی تازه برای تحقیق در آنچه «کیشهای مخرب نفرت‌انگیز» نامیده شده است فراخواند. اما هنوز جای این سؤال باقی بود که آیا از حمایت همکارانش برخوردار خواهد شد یا خیر.^(۹)

از جمله موانع بر سر راه احیای تئوریهای شستشوی مغزی، انبوهی و استمرار تحقیقات در زمینه‌ی ادیان جدید است که هم اکنون از سوی بیش از یکصد دانشمند در ایالات متحده و حداقل همین تعداد در نقاط دیگر جهان پی‌گیری می‌شود. سالانه، در کتابها و مقالات، به این حوزه‌ی پژوهشی، کمکهایی علمی می‌شود، بدون آنکه مسئله را به موضوع شستشوی مغزی ارجاع دهند. اکنون روشن شده‌است که نظریه‌ی

می‌آمد، از نگاه ضدکیش به واقعه‌ی جونز تاون دست کشید و در دادخواستی بر ضد سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، دولت ایالات متحده را مسئول مرگ پدرش دانست.

با وجود سؤالات باقی مانده در مورد حادثه‌ی جونز تاون، تصویر واضحی از نقش این واقعه در احیای جنبش ضدکیشی وجود دارد. هم‌زمان با بررسی ماجرای جونز تاون در رسانه‌ها، ناگهان واژه «گروه» تبدیل به «کیش» شد. یکی از جلسات تحقیق سنا به این مسئله اختصاص یافت و پس از آن، موضوع تحقیق برای کنگره شد و در طی دو سال بعد از آن، ضدکیش‌گراها تلاش کردند تا آن را به نمادی از همه‌ی بدیهای ادیان جدید تبدیل کنند. بدینسان سال ۱۹۷۹ سال وفور کتاب در موضوع کیش شد. کوششهایی در جهت حمله به ادیان جدید از طریق قوانین ایالتی از سر گرفته شد و سرانجام، سازمان ملی ضدکیش کمابیش استواری ظهور کرد.

سناتور رابرت دل، رهبری واکنش به واقعه‌ی جونز تاون را بر عهده گرفت. حتی قبل از آنکه کنگره برای تحقیق در مورد مرگ رایان آماده شود، دل، مجموعه‌ای از جلسات دادرسی را بر مبنای این ایده سامان داد که واقعه‌ی جونز تاون، طلوعه‌ای است برای تراژدی‌هایی ناشی از عملکرد انفجاری ادیان جدید جوان‌گرا مانند کلیسای وحدت بخش. این جلسات محاکمه‌گونه که در ابتدا به عنوان محلی برای سخنگویان ضدکیش وضع شده بود، تبدیل به

یک مسئله جنبی شد زیرا سخنگویان ادیان جدید تقاضای زمانی برابر [برای سخن گفتن] کردند و نیز آزادی خواهان مدنی و گروه جدیدی از دانشمندان که در دهه ی ۱۹۷۰ روی ادیان جدید مطالعه می کردند، با اطلاعات به دست آمده از تحقیقاتشان به مقابله با اتهامات ضدکیش گرایان پرداختند. حمیت دل و حمایت عمومی از ضدکیش گراها با ورود سناتوری از یوتا (که یک مورمون از آب درآمد) به جلسات دادرسی به طور قابل ملاحظه ای تعدیل شد.

جلسات دادرسی در مورد مرگ رایان به آن اندازه ای که قابلیت داشتند مورد توجه قرار نگرفتند، چرا که بیشتر کار در پشت درهای بسته انجام شد و یافته های واقعی کمیته نیز هیچ گاه منتشر نشد. سرانجام، گزارشی پنج جلدی منتشر شد؛ اما در سیلاب محصولات ژورنالیستی، تا حدی گم شد. نه تنها بیش از یک جین کتاب در مورد واقعه ی جونز تاون نوشته شد، بلکه کتابهای بسیاری نیز در مورد ادیان جدید و کیشها منتشر گشت. بسیاری از این کتابها، گزارش زندگی اعضای سابق کیشها و بریدنشان از گروه بود و تمامی این کتابها چنین نتیجه گرفته بودند که واکنش مناسب در مقابل آنها حمایت از فعالیتهای ضدکیش گرایانه است. (۸)

لویح ضدکیشی که به خاطر واقعه ی جونز تاون ارائه شدند، در ایالت های ماساچوست، ایلینوئیز، مینسوتا، کانکتیکوت، پنسیلوانیا، تگزاس، مریلند، اورگون، و از همه مهم تر

شستشوی مغزی هیچ فایده ای در ایجاد بصیرت درباره ی جهان متمایز گروه های دینی جدید ندارد. (۹)
در عین حال، افزایش در تعداد و عضویت NRMها که در دهه ی ۱۸۸۰ شروع شد، در طی دهه ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به گونه ای پیش رفت که گویی جنبش آگاهی از کیش اصلاً وجود نداشته است. در دهه ی ۱۹۸۰، برخی گروهها، بسیار از CAN می رسیدند، اما این ترس، در طی ۱۹۹۰ از میان رفت. در حال حاضر، جنبش آگاهی از کیش، چیزی در حد یک مزاحم فضول تلقی می شود. (۱۰)
گروه های چندملیتی متقاعد شده اند که هر مشکلی از مشکلات «کیش» که آنها هم اکنون، مبتلا بدان هستند در اروپا هم وجود دارد.



فرجام: پیامدهای ۱۱ سپتامبر و ادیان نوپدید

انفجار پنتاگون و مرکز تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ دو تغییر چشمگیر در جهان مطالعات NRM ایجاد کرد که به نظر می رسد تأثیر پایداری داشته باشند. اولین و مهم ترین آن دو آن است که وقایع ۱۱ سپتامبر NRMها را از میان جنجالی ترین دسته ادیان حذف کرد. با در نظر گرفتن دهه ی اخیر خشونت تروریستی که هم اکنون بخشی از هشیاری توده در ایالات متحده را به خود جلب کرده است، می توان دید که خشونت مربوط به ادیان جدید، امری ثانوی جلوه می کند و در حال حاضر مورد بررسی فراوان است. یکی از تغییرات فوری که از

۱۷. همانند گروه های اصلی، همه ادیان جدید نیز آگاهند که آنان ممکن است با مشکلاتی از ناحیه اعمال خلاف قانون و غیر اخلاقی رهبران یا اعضا روبروی شوند (از سوءاستفاده از کودکان گرفته تا اختلاس مالی) و نیز آگاهند که اگر به خاطر اقدامات مجرمانه یا مدنی به دادگاه فرخوانده شدند باید به اتهامات مبتنی بر شستشوی مغزی یا کنترل فکر پاسخ دهند.

بقیه تغییرات کم اهمیت تر نیست، عبارت است از تغییر کانون توجهات از آژانسهای اجرای قانون خصوصاً FBI به سازمانهای بالقوه تروریستی.

همچنین ۱۱ سپتامبر توجهات را به نادیده گرفتن گروههای اسلامی از سوی اندیشمندان MRM جلب کرد، گواهی دیگر بر بالکانیزاسیون مطالعات دینی و مرزهایی که میان مطالعات NRM و دیگر تخصصها وجود دارد، آن گونه که به روشنی در دهه ۱۹۹۰ توسط مطالعات ادیان ژاپن نشان داده شد. یک سال پس از ۱۱ سپتامبر، تلاشها برای غلبه بر موانع میان مطالعات NRM و مطالعات اسلامی هم در اکتبر سال ۲۰۰۲ در مورد گروه جنبشهای نوپدید دینی و گروه مطالعات هزاره گرایی در آکادمی آمریکایی دین، آشکار شد.

محققان NRM و ضدکیش گرایان هم اکنون در مورد خشونت تروریستی و خشونت متعلق به ادیان جدید در حال بحث با یکدیگرند. در پرتو واقعه ۱۱ سپتامبر برخی تلاشهای سطحی انجام شد تا القاعده را با گروههایی نظیر شاخه‌ی داوودیه‌ها و دروازه آسمان هم ارز جلوه دهند و مشاوران خروج بر آن شدند تا القاعده و مظنونان طالبان را که در کوبا نگهداری می‌شوند تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار دهند. در همین حال، در مورد رابطه مثلاً اوم‌شینریکیو و جنبشهای مدرن اسلامی، بحثهای جدی تری به تدریج در گرفت. هر دو نوع جنبشها نشان از تخریب دارند که می‌توان توسط گروهی بسیار کوچک انجام داد اما در عین حال، هزینه‌ای که آنها هنگام واکنش نشان دادن جامعه، باید پردازند را نباید فراموش کرد.

نیویورک مطرح گشتند. این لوایح از لحاظ پختگی و میزان حمایت از آنها اختلاف بسیاری داشتند. بیشتر آنها در مرحله استماع شکست خوردند؛ زیرا آزادی خواهان مدنی نمایندگان کلیساهای اصلی و متخصصین ادیان جدید بر ضد آنها بسیج شدند. یکی از استثنائات، ایالت نیویورک بود؛ جایی که مقر اصلی و مدرسه کلیسای وحدت بخش، معروف ترین و نیز منفورترین دینهای جدید، قرار داشت. کلیسای وحدت بخش، پس از پی گیری منشوری ایالتی برای مدارس علمیه در بری تاون، اهمیت خاصی برای دولت پیدا کرده بود و در سال ۱۹۷۷ یکی از اعضای مجلس قانون گذاری ایالتی، از یکی از سخیف ترین لوایح ضدکیش حمایت کرد و همین امر، او را به دشمن تمام کسانی تبدیل نمود که در پی تأسیس یا کمک به «شبه دینها» بودند (هر شبه دینی که می‌خواست باشد). قانون سال ۱۹۸۰ نیویورک که به خاطر نویسنده‌ی آن، هاوارد لشر، یکی از اعضای مجلس قانون گذاری ایالتی، عموماً با نام لایحه لشر شناخته می‌شود، دست به اصلاح مقررات مربوط به سلامت روانی زد تا به نیروهای گسترده والدین که از محافظه کار بودنشان ناشی می‌شد، امکان آن را بدهد که فرزندان خود بالاخص فرزندان بالغ خود را تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار دهند. این لایحه، دوبار از تصویب نمایندگان گذشت اما در هر دو بار توسط فرماندار وتو شد. تا زمان وتوی دوم آشکار شده بود که چنین قوانینی در سطح ملی،

پانوشتها

راه به جایی نمی‌برند و از تلاشهای بعدی که مقادیر زیادی از منابع ضدکیشها را هزینه می‌کرد، صرف نظر گردید.

شاید در درازمدت، مهم‌ترین نتیجه تراژدی جونز تاون، احیا و سازمان‌دهی مجدد جنبش ضدکیش بود. رهبری این سازمان‌دهی مجدداً مرکز قدیمی «بنیاد آزادی شهروندان» (که به زودی به نام «شبکه آگاهی‌ازکیش CAN معروف شد) و مرکز نسبتاً جدید «بنیاد خانوادگی آمریکایی» بر عهده داشتند. در نوامبر سال ۱۹۷۹ در گردهمایی‌ای که تقریباً هم‌زمان با اولین سالگرد واقعه‌ی جونز تاون برگزار شد، ۶۵ نفر از ۳۱ گروه ضدکیش در شیکاگو دورهم جمع شدند تا مرکز بی‌تأثیر «بنیاد بین‌المللی آزادی فرد» (IFIF) را دوباره سامان‌دهی کنند. IFIF به اندازه‌ای نامتمرکز عمل کرده بود که نمی‌توانست وظایف تعریف شده‌اش را انجام دهد، اما اکنون چنین قرار گذاشته شده بود که طرح اولیه که در مسئله‌ی جونز تاون تهیه شده بود مورد تمسک قرار گیرد. پس از برخی بحثها چنین تصمیم‌گیری شد که حول «بنیاد آزادی شهروندان» که قوی‌ترین گروه از میان گروههای منطقه‌ای بود تجدید سازمان انجام شود. CFF تبدیل به «بنیاد آزادی شهروندان و خدمات اطلاع‌رسانی» گردید و نشست سال ۱۹۷۹ اولین جلسه ازسری نشستهای ملی سالبانه شد. برای گروههای وابسته‌ی منطقه‌ای در مینی‌سوتیس، پیتس‌بورگ و کالیفرنیا، جنوبی، وظایف جداگانه‌ای تعیین شد.

۱. اطلاعات مربوط به رشد بی‌دری ادیان جدید آمریکا را می‌توان در کتاب زیر از ملتون یافت:

J. Gordon Melton, *Encyclopedia of American Religions*, Detroit: Gale Group, 7th edition, 2002.

2. Douglas E. Cowan, *Bearing False Witness: An Introduction to the Christian Countercult*, Westport, CT: Praeger, 2003, 239.

۳. مجده‌ی سشنوی معری، نوشتجات قابل توجهی ایجاد کرده است از جمله:

- Dick Anthony, *Religious Movements and Brainwashing Litigation: Evaluating Key Testimony in "In Gods We Trust: New Patterns of Religious Pluralism in America"*, eds. Thomas Robbins and Eick Anthony, 2nd ed., New Brunswick, NJ: Transaction Press, 1989, 295-344....

۴. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- Flo Conway and Jim Siegelman, *Snapping: Americas Epidemic of Sudden Personality Change*, New York: Lippincott, 1979.

5. <http://www.oesnur.org/testi/APA-Documents.htm>.

۶. برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به:

- <http://oci.itc.virginia.edu/jch8x/soc257/outsect/mdtaskforce.htm>

۷. تفکر کنونی در مورد سشنوی مغزی/کنترل ذهن درون جنبش آگاهی‌ازکیش را می‌توان مثلاً در کتاب زیر یافت:

- Michael Langone, ed., *Recovery from Cults*, New York: W.W. Norton & Company, 1993.

۸. قابل توجه‌ترین افراد در تلاش برای احیای نظریه‌ی سشنوی مغزی به عنوان یک امر قابل ملاحظه برای دانشمندان علوم اجتماعی، بنیامین زاینونکی و اشتفان کنت هستند، هرچند تا به امروز نظریه آنها کمتر مورد پذیرش واقع شده است. در این خصوص رجوع کنید به:

- Benjamin Zablocki and Thomas Robbins, Eds., *Misunderstanding Cults*, Toronto: University of Toronto Press, 2001.

9. Melissa Dittman, *Cults of Hatres*, *Monitor on Psychology*, November 2002: pp. 30-33.

۱۰. برای ارزیابی کنونی از اعتقاد اندیشمندان در مورد ادیان جدید، رجوع کنید به:

- David G. Bromley and Jeffrey K. Hadden, eds., *The Handbook on Cults and Sects in America*, 2 Vols. Gernnwich, CT: JAI Press, 1993.

ماساچوست، تا حد زیادی سکوت پیشه کرده بود. AFF برخلاف رویکرد بسیار فعال CFF/CAN، سازمانی از متخصصین که بر تحقیق و آموزش متمرکز شده بودند تلقی می شد AFF فرصتی را به وجود آورد تا دانشگاهیان، متخصصین روان شناسی و دانشمندان علوم اجتماعی با جنبش ارتباط برقرار کنند. این مرکز همچنین برنامه ای برای آموزش عمومی آغاز کرد و مجموعه ای از مکتوبات را با محوریت خبرنامه ای خود با عنوان The Advisor و نشریه ای مطالعات کیش که بر طبق نشریات استاندارد دانشگاهی، مدل سازی شده بود منتشر کرد. تعدادی از کتابها توسط کلارک به عنوان رئیس کمیته ای اجرایی و یک روان شناس به نام میخائیل لانگون، مدیر تحقیقات AFF به رشته ی تحریر درآمدند.

ظهور AFF و تجدید سازمان آن، نشان از تحولی مهم در جنبش ضدکیش داشت. بسیاری از گروههای ضدکیش که در دهه ی ۱۹۷۰ در سراسر کشور به وجود آمده بودند توسط والدینی تشکیل و اداره می شدند که نگران عضویت پسران و دخترانشان در گروههای جنجالی تر ادیان جدید بودند؛ کلیسای وحدت بخش،^{۱۴} علم شناسی،^{۱۵} و هیر کریشنا،^{۱۶} فرزندان خدا، راه بین المللی،^{۱۷} رسالت نور الهی،^{۱۸} و چندین گروه مسیحی ایوانجلیک دیگر. این گروهها

سازمان جدید، هنوز آن قدرتی را که بسیاری افراد برای جنبش نیاز می دیدند به دست نیاورده بود. در سال ۱۹۸۳، برنامه ای پنج ساله پیش روی رؤسای CFF قرار داده شد. این برنامه می گفت CFF نیاز به ساختار پایدارتری دارد تا بتواند در چشم مردم به عنوان غنی ترین منبع اطلاعاتی در مورد کیشها، مشروعیت به دست آورد. چهار هدف ویژه تعیین شدند: کسب ثبات مالی، بسط مدیریت حرفه ای، تولید سیستم ارتباطی کارآمد و انتشار خبرنامه ای وزین. در سال ۱۹۸۴ و در اولین مرحله ی پیاده سازی این برنامه CFF نام خود را به «شبکه آگاهی از کیش»، متعلق به «بنیاد آزادی شهروندان» تغییر داد و به زودی نامش مخفف شده، با عنوان «شبکه ی آگاهی از کیش» شناخته شد. فرماندهی مرکزی در شیکاگو مستقر گردید و مدیری اجرایی استخدام شد (از سال ۱۹۸۷ سینتیا کیسر، مدیریت را برعهده گرفت). برای پاسخگویی به درخواستهای رسانه ها، دانشگاهها و افراد، دفتری ملی طراحی شد. برنامه ای برای روابط عمومی تهاجمی طراحی شد تا «شبکه ی آگاهی از کیش» را در معرض عموم قرار دهد. هم زمان با تجدید سازمان CFF، «بنیاد خانواده ی آمریکایی»، (CFF)، تحت مدیریت جان کلارک تأسیس شد. کلارک، روان پزشکی تجربی در وستون ماساچوست و استادیار دانشگاه هاروارد، قبلاً سخنگوی اصلی جنبش ضدکیش در دهه ی ۱۹۷۰ بود؛ اما پس از دریافت توبیخنامه ی رسمی از سوی انجمن روان پزشکی

14. Unification Church

15. Scientology

16. Hare Krishna

17. The Way International

18. Divine Light Mission

هیچ گاه، گروه بزرگی نبوده‌اند و بزرگ‌ترینشان «راه بین‌المللی» بود که در اوج کار خود ۱۲۰۰۰ عضو داشت. تنها اقلیت کوچکی از والدین، نگران این گروه‌ها بودند و تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ تنها اندکی دارای حمیت و شور و شوق باقی مانده بودند؛ زیرا اکثریت والدین یا مشکلشان حل شده بود یا تصمیم گرفته بودند با وضعیت ناراحت‌کننده‌ی خود کنار بیایند.

در این اوضاع و احوال، والدین در تلاش خود برای کسب حمایت دادگاه‌ها و عوامل دولتی، متوجه شدند که نیاز به کمک متخصصین مختلفی دارند که سخنگوی آنها شوند. مهم‌ترین این متخصصین، روان‌پزشکان حرفه‌ای بودند که برخی از آنان به سرعت وضعیت ناگوار والدینی را که با «از دست دادن» فرزندشان دچار آسیب دیدگی در زندگی دینی خود شده بودند درک کرده با آنان همدردی نمودند. این متخصصین، در دادگاه‌ها تبدیل به شهود متخصص شدند و با مخاطب قراردادن قانون‌گذاران تلاش داشتند تا از کیشها تحقیق به عمل آید.

قبلاً نیز در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ برخی متخصصین که بر اثر [فعالیت] گروه‌های والدین، هویت خاص یافته بودند تحت رهبری یک روان‌پزشک و فعال اجتماعی به نام ژان مریت، اقدام به تشکیل [سازمان] «بازگشت به انتخاب شخصی» کردند. این سازمان که در لینکلن ماساچوست مستقر شده بود، از عضویت متخصصین روان‌شناسی، حقوق‌دانها و روحانیون

استقبال می‌کرد. «بنیاد خانواده آمریکایی» و برنامه‌ی وسیع‌تر آن جانشین سازمان نسبتاً کوچک «بازگشت به انتخاب شخصی» شد و مریت به عنوان رئیس برنامه‌ی امور دولتی AFF به واشنگتن دی سی نقل مکان کرد. برنامه‌ی امور دولتی AFF تأثیرات مهمی با رویکرد ضدکیشی بر مقامات رسمی دولت گذارد. در این بین و در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ که CFF در حال پیاده‌سازی بخش عظیمی از برنامه‌ی پنج ساله‌ی خود بود، متخصصین نیز کنترل سازمان را به دست آوردند. از زمان تغییر نام CFF در سال ۱۹۸۴ اکثریت اعضای شورای مرکزی و سخنرانان کنفرانس سالانه از متخصصین بوده‌اند (تغییری طبیعی از سوی سازمان برای کسب مشروعیت). CAN و AFF هم‌زمان توسعه یافتند و در تلاش بودند تصویری از دو سازمان کاملاً متمایز ارائه دهند. با این وجود در طول آن دهه، این دو سازمان شوراهای به هم پیوسته‌ای داشتند و چندین برنامه‌ی مشترک اجرا کردند که تمایز بین آنها را مشکل می‌ساخت. (۹)

گذار به حاکمیت متخصصین، همچنین امری بود که نزاع شدید بر سر برنامه‌ریزی بازگردانی، آن را ایجاب می‌کرد؛ نزاعی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به سراغ CFF آمد. برنامه‌ریزی بازگردانی، مؤلفه‌ای مهم هر چند پریشان در برنامه‌ی ضدکیش در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. سازمانهای مختلف ضدکیش، ارتباط خود را با برنامه‌ریزان بازگردانی، حفظ کردند و به عنوان نقاط تماسی میان والدین که می‌خواستند از کمک آنها

گامهایی برداشت. CFF به عنوان یک سازمان، در بیانیه‌ای عمومی از حمایت آدم‌ربایی و نگه‌داری انسانها برخلاف میل خود، عقب‌نشینی کرد و طرفدار آن چیزی شد که اغلب با عنوان «مشاوره‌ی خروج» از آن نام برده می‌شود؛ شکلی از مشاوره‌ی ضدکیشی که افراد به صورت داوطلبانه در آن شرکت می‌کنند. البته این تبری جستن رسمی، تغییر چندانی در واقعیت ایجاد نکرد. بیانیه‌ی خطمشی، به هیچ عنوان مانع آن نشد که برخی افراد عضو شورای مرکزی یا مجریانی از قبیل سینتیا کیسر، به صورت آشکار برنامه‌ریزی بازگردانی و برنامه‌ریزان بازگردانی را تشویق نمایند.

CFF/CAN به رغم کناره‌گیری رسمی [از برنامه بازگردانی] همچنان از طریق اعضای فعال خود در کشور به ارجاع مردم به برنامه‌ریزی بازگردانی ادامه داد و به‌طور مرتب، برنامه‌ریزان حرفه‌ای بازگردانی را برای سخنرانی در جلساتش دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست در کنفرانسهای سالیانه که محل برقراری تماسها بود شرکت نمایند. این کنفرانسها همچنین محل اجتماع اعضای سابق کیشها بودند تا گواهی بر گذار موفقیت‌آمیزشان [به زندگی عادی] بر اثر برنامه‌ریزی بازگردانی باشند. (در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ فاش شد CAN برخلاف سیاست عمومی اعلام شده‌اش در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به مدت چندین ماه مقرری ماهیانه‌ای به یک برنامه‌ریز بازگردانی به نام گالن کلی^{۱۹}

استفاده کنند عمل نمودند. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ تعدادی از برنامه‌ریزان حرفه‌ای بازگردانی، هم در آمریکای شمالی و هم در اروپا فعالیت می‌کردند. برخی از آنان اعضای سابق کیشها و برخی دیگر صرفاً پیمان کار بودند. اندکی پس از واقعه جونز تاون، تعداد برنامه‌ریزهای بازگردانی (و هم‌زمان، تعداد برنامه‌ریزان بازگردانی) به طرز شگرفی افزایش یافت. کلیسای وحدت‌بخش، هیرکریشنا و راه بین‌المللی، سیبلهای اولیه بودند؛ هرچند سایر گروههایی که برحسب کیش خورده بودند نیز مورد حمله قرار گرفتند.

گسترش برنامه‌ریزی بازگردانی، موجب عکس‌العملی قوی شد. گذشته از منتقدین سنتی آن، برخی از کسانی که به طور موفقیت‌آمیز، تحت برنامه‌ریزی بازگردانی قرار گرفته بودند شروع به محکوم کردن رفتاری نمودند که از برنامه‌ریزان بازگردانی مشاهده کرده بودند. سخنگویان مسیحی ضدکیش به رهبری والتر مارتین، آشکارا خود را از استعمال آنچه مارتین، آن را «تاکتیکهای غیرمسیحی» در تلاش جهت جلوگیری از عضویت افراد در ادیان جدید می‌خواند مبرا ساختند. همچنین سازمان متمرکز و نوین CFF احساس نمود که به دلیل فعالیتهای اعضایش در کشور از جمله برنامه‌ریزان بازگردانی، به لحاظ حقوقی آسیب‌پذیر شده است. بنابراین در سال ۱۹۸۱ برای تیرئه‌ی خود از کارکرد عینی برنامه‌ریزی بازگردانی و افراطکاریهای احتمالی عاملین آن،

پرداخته است).

بازدید بسیار مشهور پدر مون^{۲۰} از اروپا در سال ۱۹۷۲ و توسعه‌ی انفجاری کلیسای علم‌شناسی در اروپا به وجود آمد. در اوایل سال ۱۹۷۳ برنامه‌ریزان بازگردانی از آمریکا به اروپا رفتند تا آمریکاییهایی را که به عنوان اعضای گروههای مختلف به آنجا رفته بودند فراچنگ آورند [اما] در اروپا همچنان ماندند تا نوکیشان مختلف اروپایی را نیز تحت برنامه‌ی بازگردانی قرار دهند.

تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، گروههای منفرد ضدکیش با بهره‌گیری فراوان از ادبیات آمریکا، مدل سازمانی و زبان آمریکا شروع به شکل گرفتن کردند. اولین دسته‌ی این گروهها عبارت بودند از: «فعالیت خانوادگی»^{۲۱} و اطلاعات و نجات»^{۲۲} (FAIR) در انگلستان، «انجمن دفاع از خانواده و افراد»^{۲۳} (ADFI) در فرانسه (۱۹۷۵) و «مبارزه برای آزادی معنوی و روانی، جمعیت همکاری والدین»^(۱۱) (AGPF) در آلمان (۱۹۷۷). تا زمان تراژدی جونز تاون، سایر گروهها کار خود را در سایر کشورهای اروپایی و همچنین اسرائیل^(۱۲)، زلاندنو و استرالیا شروع کرده بودند. این گروهها به سرعت، فرضیات کنترل ذهن و شستشوی مغزی را که در آمریکا بسط یافته بودند پذیرفتند.^(۱۳)

نگرانی اروپاییان در مورد ادیان جدید نیز همانند آنچه در اروپا رخ داد، به طور قابل

در خلال دهه‌ی ۱۹۸۰ «شبکه‌ی آگاهی از کیش» به عنوان «شبکه‌ای» حقیقی به معنی معاصر این واژه تبدیل شده بود. شورا و دفتر ملی این شبکه در شیکاگو با تعدادی از متخصصین و فعالان مستقل و نیز گروههای محلی و فعالان سراسر کشور که وابستگی اندک داشتند «ارتباط شبکه‌ای برقرار کرده بود». رهبران محلی نیز به نوبه‌ی خود، با تعدادی از برنامه‌ریزان بازگردانی «ارتباط شبکه‌ای» داشتند که فقط تعداد کمی از آنان اعضای رسمی شبکه بودند. بنابراین در حالی که سازمان به صورت «رسمی» از برنامه‌ریزان بازگردانی فاصله می‌گرفت، در عین حال، با انتخاب سخنرانان جلسات، فراهم نمودن زمینه‌ای برای ملاقات برنامه‌ریزان بازگردانی با مشتریهای بالقوه و هدایت مردم به سمت برنامه‌ریزان بازگردانی از طریق شبکه حمایت و پشتیبانی خود از آنان را ادامه داد. برنامه‌ریزان بازگردانی، بالاخص آنانی که گمنام بودند برای آنکه همچنان از پشتوانه‌ی مالی مشتریان برخوردار باشند، بر شبکه‌ی CAN که افراد را به برنامه‌ریزان ارجاع می‌داد تکیه می‌کردند.

۴- ضد کیش گرایی بین‌المللی

تقریباً هم‌زمان با ظهور سازمانهای ضدکیش در امتحده، احساس سازمان یافته‌ی ضدکیش در اروپا نیز به وجود آمد. این احساس، در پی انتقال «فرزندان خدا» به اروپا در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰،

20. Rev. Moon 21. Family Action
22. Information and Rescue
23. Association pour la Dfense de la Famille et de Individu

ظهور کردند.

قوی‌ترین واکنش مشهود در مقابل واقعه‌ی جونز تاون، در فرانسه اتفاق افتاد. در آنجا، کمیسیونی دولتی طی گزارشی فرقه‌ها را با عنوان گروه‌های خطرناک شستشوی مغزی مورد حمله قرار داد. اما در عین حال، هیچ قانون یا لایحه‌ی جدیدی بر ضد آنها ارائه یا تصویب نشد.

۵- ظهور و سقوط نظریه شستشوی مغزی

در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ برای اولین بار، کیشهای مخرب، چونان مراکز مشغول «شستشوی مغزی» اعضای خویش تلقی شدند و از این امر تحت عناوین مختلفی از جمله: «اقناع اجباری»، «کنترل مغز»، یا «کنترل فکر» یاد شد. مهم‌ترین علت این امر، محاکمه‌ی خانم پتی هرست^{۲۷} وارث روزنامه‌ای در سانفرانسیسکو در سال ۱۹۷۵ بود. هرست توسط گروهی سیاسی و بنیادگرا ربوده شده و تحت برنامه‌های تلقینی شدید، از جمله محبوس شدن در یک جالباسی و سایر سوءاستفاده‌های شخصی قرار گرفته بود. اما سرانجام هرست به عضویت آن گروه درآمد و در یک عملیات سرقت از بانک در حالی که اسلحه‌ای حمل می‌کرد عکس برداری شد. او سرانجام پس از دستگیری به دلیل

ملاحظه‌ای افزایش یافت و تا دسامبر ۱۹۸۰ به حدی رسیده بود که ADFI توانست میزبان کنفرانسی بین‌المللی از نمایندگان گروههای ضدکیش و سایر افراد علاقه‌مند در پاریس باشد و نمایندگانی از ۱۴ کشور در آن شرکت کردند. هنریتا کرامپتون^{۲۴} یکی از رهبران سرشناس CFF نیز از ایالات متحده در این کنفرانس شرکت کرد. (۱۳) در آن هنگام شبکه‌ی بین‌المللی ضدکیش آماده‌ی شکل‌گیری بود. اروپا با وجود کسانی چون ایان هاورث و کشیش فردریک - ویلهلم هاک، در مورد رهبری مسائل مربوط به کیشها چیزی کم نداشت، با این حال، اروپا همچنان بر دیدگاههای نظری تولید شده در ایالات متحده متکی مانده است و چون ناکافی بودن این دیدگاهها آشکار شده، اروپا در این موضوع دچار نقیصه می‌باشد.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در سراسر اروپا، شبکه‌ای از گروهها تشکیل شد همچون SOS (هلند)، مرکز گفتگو (دانمارک)، FRI انجمن نجات افراد (سوئد)، کمیته‌ی آزادی جوانان^{۲۵} و انجمن جوانان^{۲۶} (اسپانیا). انجمن اخیر، میزبان کنفرانس بین‌المللی بعدی در بارسلونا در سال ۱۹۸۷ بود که در آن چند تن از نظریه‌پردازان سرشناس «شبکه‌ی آگاهی از کیش» سخنرانی کردند. در این زمان، شبکه‌ی بین‌المللی تا آمریکای جنوبی گسترش یافته بود و بالاخص در آرژانتین قدرت پیدا کرده بود. در چندین کشور، گروههای ضدکیش مختلفی به عنوان رهبرانی مخالف با تاکتیکها و اهداف خاص

24. Henrietta Crampton

25. Comitato per la Liberazione dei Giovani dal Settarismo

26. Associatoin Pro-Juventud

27. Patty Hearst

سرقت مسلحانه مورد محاکمه قرار گرفت. وکیل مدافع در طول محاکمه عنوان می‌داشت، هرست، شستشوی مغزی شده و بدین ترتیب مسئول اعمال خود نیست. هیئت منصفه، این استدلال را نپذیرفت و او را محکوم کرد. البته مارگارت سینگر، یکی از روان‌شناسانی که در آن محاکمه شهادت داده بود با وجود اینکه به دلایل فنی، اجازته‌ی صحبت در مورد موضوع شستشوی مغزی را نیافت، سال بعد به عنوان متخصص در موردی دیگر شهادت داد. در آن محاکمه، جریان محافظه‌کاری، علیه پنج عضو کلیسای وحدت بخش فعالیت می‌کرد. خانم سینگر شهادت داد که آن اعضا که جوانانی بالغ بودند قربانی افرادی هنرمند و سیاسی شده، تحت فرآیند «افنغ اجباری» متقاد آنان گشته‌اند. در نتیجه، وی پیشنهاد کرد که باید آنها را برای گذراندن دوره‌ی «واقعیت‌درمانی» به «بنیاد آزادی فکر» واقع در توکسون فرستاد. سینگر به کار خود ادامه داد، به تأسیس مرکز خدمات مشاوره‌ای برای اعضای سابق ادیان جدید پرداخت؛ اعضای که بیشتر آنها در طی برنامه‌های بازگردانی، از ناحیه گروه آسیب دیده بودند. او در سال ۱۹۷۸ نتایج رو به پیشرفت خود را در چندین مقاله به چاپ رساند که مهم‌ترین آنها با عنوان «بیرون آمدن از کیشها» در نشریه‌ی ده‌های و مورد اقبال «روان‌شناسی امروز» به چاپ رسید (ژانویه سال ۱۹۷۹). (۱۴) آن مقاله چندین بار در اروپا و آمریکا تجدید چاپ شد. او در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به بسط مفهوم

خود از شستشوی مغزی پرداخت که پیش‌تر، آن را در طی جلسات مختلف قانون‌گذاری، گواهی دادن در محاکمات و چندین سخنرانی در جلسه‌ی «شبکه‌ی آگاهی از کیش» مطرح ساخته بود. مفهوم شستشوی مغزی به همان صورتی که سینگر بسط داده بود تبدیل به شالوده‌ی مجادلات ضدکیشی شد. در خلال اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ شهادت سینگر و چند همکار او که نظرش را پذیرفته و تأیید کرده بودند تبدیل به امری حیاتی در یکسری قضاوت‌های چندمیلیون دلاری بر ضد دسته‌ای از ادیان جدید شد. وی تبدیل به شاهدی حرفه‌ای گشت که تمام وقت خود را صرف مشاوره حقوقی می‌کرد. شهادت او به ویژه، هنگامی مؤثر واقع شد که با ا.ج.شین همکاری کرد؛ کسی که در مورد زندانیان جنگ کره مطالعه کرده بود.

کارهای سینگر با وجود اینکه به دلیل کمی مقالات ارائه شده توسط وی، به سختی قابل ارزیابی است، تبدیل به موضوع مجادلات شدید در محافل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی گشت. نتیجه‌ی آن مجادلات، رد قاطع رهیافت او به ادیان جدید توسط همکاران دانشگاهی بود؛ هرچند دسته‌ای از متخصصین روان‌شناسی مانند لوئیس ج. وست از مؤسسه‌ی روانکاوی UCLA جزو حامیان علنی او بودند. (۱۵) البته در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ افکار او توسط دادگاهها پذیرفته شد و بر تأملات هیئت‌های منصفه تأثیر بسزایی گذاشت.

درخواست شده بود. این خلاصه‌ی پرونده در میان تعدادی از اندیشمندان که به خاطر فعالیتشان در مورد ادیان جدید شناخته شده بودند (از جمله، نویسنده) دست به دست گشت و بدین ترتیب امضاهای بیشتری بر آن افزوده شد. هنگامی که خبر ارائه‌ی این خلاصه‌ی پرونده منتشر شد، برخی هواداران سینگر معتقد بودند شورای APA از آنجا که خود پیش‌تر دارای کمیته‌ای دائمی بوده که دقیقاً روی موضوع مورد حمله در نتایج این خلاصه‌ی پرونده کار می‌کرده است، در نتیجه شایستگی ارائه‌ی چنین سندی را ندارد. بنابراین در اوایل سال ۱۹۷۸ APA از حمایت خود از آن سند عقب‌نشینی کرد؛ ولی افراد دیگری که آن را امضا کرده بودند در مقابل دادگاه بر آن پای فشاری کردند.

در این زمان، گزارش گروه ضربت برای بازنگری تقدیم دادگاه شد. هم ناظران خارجی و هم دو نفر از اعضای «شورای مسئولیت اجتماعی و اخلاقی در قبال روان‌شناسی» بر نقیصه‌های گزارش اتفاق نظر داشتند و شورانیز آن را رد کرد. در یادداشتی که با تاریخ ۱۱ مه سال ۱۹۸۷ به سینگر و اعضای کمیته نوشته شده بود به تھی بودن گزارش از «استحکام علمی» و «رهیافت انتقادی منصفانه» اشاره شده بود. این یادداشت، همچنین متذکر این نکته شده بود که با توجه به ارزیابی گزارش، اعضای کمیته نمی‌توانند از کار خود در کمیته برای تأیید خویش در آینده استفاده کنند.

برخورد میان سینگر و اکثریت عظیم همکاران دانشگاهی‌اش که در زمینه‌ی مطالعه‌ی ادیان فعالیت می‌کردند سرانجام منجر به ارائه‌ی برخی لوایح شد که نتیجتاً کارهای او در مورد شستشوی مغزی را خنثی می‌نمودند. این اتفاقات در سال ۱۹۸۳، هنگامی آغاز شد که پیشنهادی به انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA) مبنی بر تشکیل گروهی ضربتی برای «بررسی و ارائه‌ی گزارش در مورد تکنیکهای اقناع اجباری» ارائه شد. در سال ۱۹۸۴ «گروه ضربت در مورد روشهای فریبکارانه و غیرمستقیم اقناع و کنترل» به ریاست مارگارت سینگر تأسیس شد. در این اثناء، سینگر را برای ادای شهادت در دادگاه رسیدگی به شکایت مولکو علیه «انجمن روح القدس برای وحدت بخشی مسیحیان جهان» فراخواندند. در این ماجرا، دو تن از اعضای سابق کلیسای وحدت بخش، آن را به وارد ساختن صدمه‌ی روانی از طریق اقناع اجباری متهم کردند. دادگاه بدوی، موضوع را تا حدی کنار گذاشته بود؛ زیرا استدلالاتی را که ثابت می‌نمودند شهادت سینگر (و یکی دیگر از همکارانش به نام ساموئل بنسون) فاقد مبنای علمی است مورد قبول قرار گرفته بود.

پرونده به دادگاه استیناف ارجاع شد. هنگامی که پروسه‌ی استیناف در حال انجام بود شورای APA خلاصه‌ای مشاوره‌ای از پرونده تهیه کرده به دادگاه ارائه نمود که در آن، موضع اعلام شده‌ی سینگر مورد انتقاد قرار گرفته و محرومیت وی و دکتر بنسون از موقعیت قبلی‌شان

حال شورامی توانست خلاصه‌ی پرونده‌ی خود را مجدداً ارائه دهد، اما موقعیت پرونده‌ی مولکو تغییر کرده و پرونده نیز سرانجام به هم خورد؛ زیرا مشخص شد برخی حقایق عنوان شده در پرونده نادرست بودند. البته به فاصله‌ی تقریباً اندکی پس از آن، پرونده‌ی جدیدی مطرح شد: شکایت ایالات متحده علیه فیشمن. فیشمن در دفاعیات خویش که به رابطه‌ی بین خود و کلیسای علم‌شناسی مربوط می‌شد، سینگر و همکار دیگر وی به نام ریچارد آفش^{۲۸} را به دادگاه فرا خواند تا در مورد آثار مضر اغوای او توسط کلیسای علم‌شناسی گواهی دهند. سند کلیدی این پرونده، تبدیل به باز تعبیری مطول از موضع همان خلاصه‌ی پرونده قبلی APA و تحلیلی بر نوشتجات و عقاید سینگر به تألیف دیک آنتونی روان‌شناس شد. آنتونی به صورت قانع‌کننده‌ای، چنین استدلال می‌کرد که سینگر نظریه‌ای «رباتی» در مورد شستشوی مغزی را پیش فرض می‌گیرد که فاقد پشتوانه‌ی علمی است.^(۱۶) دادگاه، استدلالات او را پذیرفت و بدین ترتیب، سینگر و آفش از حضور در جایگاه شهود منع شدند و دفاعیات فیشمن باطل شد. در نتیجه‌ی کار فیشمن، هم سینگر و هم آفش از شهادت دادن در چند پرونده‌ی دیگر نیز محروم شدند. روشن است که پرونده‌ی فیشمن، تمهیدی بود برای پذیرش نظر اکثر اندیشمندان حوزه‌ی ادیان جدید و حوزه‌ی ایده‌ی شستشوی مغزی از سوی دادگاهها.

نتایج کار فیشمن گسترده بود. او به اندازه‌ی زیادی از اعتبار «شبکه‌ی آگاهی از کیش» و دانشمندانی که نظر سینگر را پذیرفته بودند هزینه کرد. این امر یعنی از دست رفتن موقعیت اظهارنظر قانونی در مورد مباحث کیشها به روشنی در پرونده‌ی اخیر «معبد خورشیدی» خود را نشان داد. به رغم کوششهایی که برای ارتباط دادن این پرونده با واقعه‌ی جونز تاون صورت گرفت، رسانه‌های آمریکا به سرعت از سخنگویان CAN روی برگرداندند و آن واقعه را در معرض فراموشی نهادند. اخیراً در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ سینگر و آفش با تحت بی‌گردد قرار دادن APA، انجمن جامعه‌شناسان آمریکا و تعدادی از دانشمندان اعلام کردند گرفتار توطئه‌ای شده‌اند که آنها را از امرار معاش محروم می‌کند. دادگاهها هر دو پرونده را مسکوت گذاشتند و در مورد دوم به سینگر و آفش دستور دادند هزینه‌های حقوقی نسبتاً سنگین متهمان را بپردازند.

۶- فروپاشی «شبکه‌ی آگاهی از کیش»
 به هنگامی که دادگاهها مشغول واکنش نسبت به کوششهای سینگر و آفش برای نجات موقعیت خویش بودند، رخدادهای دیگری در حال اتفاق بود که می‌توانست به از هم پاشیدن شبکه‌ی آگاهی از کیش منجر شود. در طی دهه‌ی ۱۹۹۰، افراد مختلفی خصوصاً اعضای کلیسای علم‌شناسی، به هجوم علیه شبکه‌ی آگاهی از

بین‌المللی متحد عید پنجاهه^{۲۹} بود. مادر اسکات که سابقاً عضو کلیسای مزبور بود، یک برنامه ریز بازگردانی به نام ریک راس را استخدام کرد و او با کمک دو دستیارش، اسکات را دزدیده و کوشش کردند او را برای ترک این کلیسا متقاعد کنند. برنامه‌ی بازگردانی موفقیت‌آمیز نبود و اسکات، راس را مورد تعقیب قضایی قرار داد. ریک ماکسون، وکیلی که بیشتر کارهایش برای کلیسای علم‌شناسی بود، پذیرفت که پرونده‌ی اسکات را به صورت رایگان برعهده بگیرد. او با استفاده از مطالبی که از عزل‌های CAN به دست آورده بود، نه تنها رأی چند میلیون دلاری [به عنوان جریمه نقدی] بر ضد راس و همکارانش به دست آورد، بلکه بر ضد CAN نیز چنین رأی را از تصویب گذراند.

رأی چند میلیون دلاری بر ضد CAN سازمان را در مخمضه‌ی ورشکستگی قرار داد و در سال ۱۹۹۶، ائتلافی از گروه‌هایی که CAN به طور مرتب در نشریاتش به آنان حمله می‌کرد اقدام به خریداری نام شرکت و شماره تلفنهای آن کرد (شماره‌هایی که به طور گسترده‌ای منتشر شده بودند) از آن زمان به بعد، دفتر جدید CAN توسط ائتلاف مزبور به وجود آمده است که به پاسخگویی تلفنهایی که برای مشکل «کیش» به دنبال کمک هستند ادامه می‌دهد. در همین اثناء، رهبران سابق سازمان قدیمی CAN دادخواست جدیدی ارائه دادند. رد این دادخواست از سوی

کیش ادامه دادند. کلیسای علم‌شناسی با حمله به عنوان گروه نفرت، آن را به عنوان سرچشمه‌ی بسیاری از مشکلات خود در حوزه‌ی عمومی می‌دیدند برخی از اعضای کلیسای علم‌شناسی به CAN پیوستند و تلاش کردند تا در جلسات سالانه‌ی آن شرکت کنند؛ اما با دست رد مواجه شدند. از آنجا که شرکت در جلسه‌ی سالانه به صورتی شفاف، حق ویژه‌ای برای اعضا محسوب می‌شد، این افراد CAN را به دلیل نقض قرارداد تحت پی‌گرد قرار دادند.

هر چند هیچ‌کدام از این پرونده‌ها به پای میز محاکمه نیامد، اما برای رؤسای CAN امری وقت‌گیر و زحمتی پرهزینه بود. مهم‌تر اینکه این پرونده‌ها موجب عزل‌های چندی در مورد رهبران و کارمندان CAN شدند. کم‌کم این عزل‌ها، سندی از مشغولیت پیوسته CAN به برنامه‌ی بازگردانی شدند. این مشغولیت، به صورت ارجاع [مشتریان] از دفتر ملی به افرادی در صحنه بود که مستقیماً افراد را به برنامه‌ریزان بازگردانی ارجاع می‌دادند؛ نیز به صورت استفاده از جلسه سالانه به عنوان محلی برای ملاقات برنامه‌ریزان بازگردانی با مشتریان بالقوه (والدین اعضای ادیان جدید) و دادن پورسانت مالی از سوی برنامه‌ریزان بازگردانی به CAN بود. اطلاعات جمع‌آوری شده از این عزل‌های مختلف در پرونده جیسون اسکات به طور غیرمنتظره‌ای کاربرد یافت.

جیسون اسکات، عضو جماعت کلیسای

دادگاه در آوریل ۱۹۹۸ مانع مهمی بر سر راه سازمان دهمی مجدد و احیای CAN در آینده تا آنجا که قابل پیش بینی است ایجاد نمود. در سایه ی تصمیم اسکات و شکست شبکه ی CAN برنامه های بازگردانی در آمریکای شمالی تقریباً به طور کامل متوقف شد.

۷- احیای ضدکیش گرایی در اروپا

حتی در همان زمان که فعالیتهای ضدکیشی در آمریکای شمالی رو به افول نهاد، وقایع دست به دست هم دادند تا در اروپا به آن حیاتی تازه ببخشند. در دسامبر ۱۹۹۴، جسد مرده ی ۵۱ نفر از اعضای یک گروه سوییسی با عنوان «معبد خورشیدی» پس از اقدام گروهی به خودکشی / قتل پیدا شد. متعاقباً اجساد ی در کبک پیدا شد؛ جایی که بیشتر اعضای این گروه فرانسوی زبان در آنجا اقامت گزیده بودند. پس از آن در مارس سال ۱۹۹۵ رهبران گروه بودایی ام شینریکیو^{۳۰} در ژاپن در یک ایستگاه پر رفت و آمد متروی توکیو، گاز اعصاب رها کردند. دوازده نفر در این حمله کشته شدند و در پی دستگیریها، تعدادی جنایت دیگر (شامل خودکشی) نیز کشف شد؛ جنایاتی که توسط اعضای این گروه انجام شده بود. همانند پیامدهای واقعه ی جونز تاون در ۱۵ سال پیش تر، واکنش نسبت به این رخدادها نیز توجه همگان را به ادیان جدید دیگر معطوف نمود. فرانسه، اولین کشوری بود که وارد عمل شد. احساس ضدکیشی که از زمان واقعه ی

جونز تاون همچنان در پارلمان وجود داشت موجب شد [اولاً] کمیته ای تشکیل شود، [ثانیاً] با حمایت ADFI (گروه فرانسوی ضد کیش) جلسه ی بررسی غیرعلنی منعقد گردد و [ثالثاً] گزارشی با عنوان «کیشها در فرانسه» در ژانویه سال ۱۹۹۶ انتشار یابد. این گزارش، نام ۱۷۲ «فرقه ی» خطرناک را فهرست کرده بود که در طیف ادیان اقلیتی کشور از گروههای بودایی گرفته تا مسیحیان اوانجلیست (انجیل گرا) و از گروههای مخفی گرفته تا گروههای دینی مناقشه برانگیزتر مانند کلیسای وحدت بخش قرار داشتند. در نتیجه ی این گزارش، سرمایه گذاری دولت برای ADFI به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. ادیان جدید از داشتن فضاهایی برای برگزاری ملاقاتهای عمومی در هتلها و امکانات مشابه محروم شدند و پارلمان دست به تأسیس یک سازمان ناظر بر کیشها زد. اقدامات دولت در حالی انجام می گرفت که کارهای فعالین فرانسوی در حوزه ادیان جدید و واکنش منفی جامعه ی دانشگاهی به گزارش مزبور نادیده گرفته شده بود.^(۱۷)

واکنشی که در فرانسه در برابر «معبد خورشیدی» رخ داد، در بلژیک نیز نسخه برداری شد و در آنجا به سال ۱۹۹۷ گزارشی منتشر شد که حتی از نسخه ی فرانسوی اش افراطی تر بود. این گزارش، نه تنها نام ۱۸۹ دین اقلیت را فهرست کرده بود بلکه نام چند دسته ی کاتولیک رمی، چند گروه متعلق به جریان اصلی پروتستان

مسیحی و یک گروه یهودی حسیدیم را ذکر کرده بود. بیانیه‌ای که علیه یهودیان ساتمار^{۳۱} صادر شد از آن جهت بسیار برجسته بود که یادآور اتهام قدیمی به یهودیان مبنی بر دزدیدن کودکان خانواده‌های مسیحی بود. بار دیگر، دولت با تغافل نسبت به اندیشمندان بلژیکی و در عوض واکنشی مثبت به انتقادات کاتولیک رمی کوشید تا در سال ۱۹۹۸ مرکزی مشاوره‌ای که تحت نظر وزارت دادگستری کار می‌کرد در زمینه‌ی سازمانهای فرقه‌ای مضر تأسیس نماید. دولت اطریش نیز به تدریج دستگاه نظارتی مشابهی را پایه‌ریزی کرد.

در ژوئن سال ۱۹۹۸ گزارش بسیار مشهور کمیسیون تحقیق آلمان در مورد فرقه‌ها، متن نهایی خود را ارائه کرد که نسبت به متن میانی بسیار معتدل‌تر بود. کمیسیون آلمان، در یافت حملات به کلیساهای پنجاه و مبارزه‌ی شدید حکومت با کلیسای علم‌شناسی کار کرده بود. مبارزه‌ی مزبور در سال ۱۹۹۷ منجر بدان شد که کلیسای علم‌شناسی، تحت مراقبت پلیس مخفی قرار گیرد (تحقیقات پلیس مخفی برای دولت آزاردهنده شد چرا که یکی از عوامل آن به دلیل گسترش دادن فعالیت‌های نظارتی‌اش به کشور همسایه، سوییس، دستگیر شد). این کمیسیون در طول فعالیت دوساله‌اش، هم با اندیشمندان وهم با فعالان ضدکیش (که چندین تن از آنان حقوق بگیر کلیسای لوتری بودند) مصاحبه کرد و به واکنش‌های مسئولین دولت آمریکانیز گوش فراداد. این گزارش به استثنای

گروه علم‌شناسی که آن را تحت عنوان فعالیت «سیاسی-افراطی» محکوم کرد برتضمین آزادی ادیان در قانون اساسی تأکید نمود و قانون‌گذاری جدیدی را (مثلاً بر ضد «شستشوی مغزی») لازم ندانست؛ اما بر مصلحت دولت در مداخله کردن در موارد بیم از جنایت یا فعالیت مضر گروه‌ها بر روی اعضای خویش صحنه گذاشت. این گزارش همچنین درخواست می‌کرد دیگر از لغت «فرقه» به علت اثر بدنام‌کننده‌ی آن استفاده نشود. در این زمان که مقاله‌ی حاضر در حال نگارش است، کمیسیون‌های تحقیق در سوییس و نیز پارلمان اروپا در حال فعالیت هستند. با وجود اینکه گزارش موقت (میانی) پارلمان اروپا نسبتاً ملایم به نظر می‌رسد، کمیسیون سوییس، مستقیماً فراتر از مسئله‌ی «معبد خورشیدی» را نشانه رفت و گزارشی که توسط ایالت فرانسوی زبان سوییس تهیه شد خواستار قانون‌گذاری علیه «کنترل ذهن» و محرومیت اعضای کیش از مشاغل دولتی بود و این ایالت در پی ارسال آن به مجمع قانون‌گذاری ملی برای بررسی برآمد.

واکنش نسبت به ادیان جدید در اروپای غربی فرانسوی زبان یا آلمانی زبان به حمایت از قانون‌گذاری‌هایی در این کشورها منجر شده است که واکنشی نسبت به کشورهای اروپای شرقی (از روسیه تا بلغارستان) که در آنها کلیسای ارتودوکس بعد از دوره‌ی سرکوب در بیشتر قرن بیستم بار دیگر بر مواضع خود پافشاری

در ژوئن سال ۱۹۹۸ گزارش بسیار مشهور کمیسیون تحقیق آلمان در مورد فرقه‌ها، متن نهایی خود را ارائه کرد که نسبت به متن میانی بسیار معتدل‌تر بود. کمیسیون آلمان، در یافت حملات به کلیساهای پنجاه و مبارزه‌ی شدید حکومت با کلیسای علم‌شناسی کار کرده بود. مبارزه‌ی مزبور در سال ۱۹۹۷ منجر بدان شد که کلیسای علم‌شناسی، تحت مراقبت پلیس مخفی قرار گیرد (تحقیقات پلیس مخفی برای دولت آزاردهنده شد چرا که یکی از عوامل آن به دلیل گسترش دادن فعالیت‌های نظارتی‌اش به کشور همسایه، سوییس، دستگیر شد). این کمیسیون در طول فعالیت دوساله‌اش، هم با اندیشمندان وهم با فعالان ضدکیش (که چندین تن از آنان حقوق بگیر کلیسای لوتری بودند) مصاحبه کرد و به واکنش‌های مسئولین دولت آمریکانیز گوش فراداد. این گزارش به استثنای

تهدیداتی که از ناحیه‌ی شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپایی متوجه هویت ملی شده است، به شدت در حال تنش‌زاتر شدن است و در اروپای شرقی نیز سازگاری مزبور توسط سنت کهن اعمال کنترل دولتی بر مجموعه‌های دینی و دعوی مجدد کلیسای ارتودوکس مبنی بر نقش خویش در شکل‌دهی به هویت کشورهایی که کلیسای ارتودوکس در آنها، نیروی غالب دینی بوده است هرچه بیشتر تنش‌زا می‌شود. با مراجعه به مسئله‌ی مناقشه برانگیز کیش، به نظر می‌رسد که دهه‌های اولیه قرن بیست و یکم زمان مشاجرات خواهد بود. هرچند در پرتو گزارش آلمان، این مشاجرات به آن اندازه‌ای که پیش‌تر تصور می‌شد شدید نخواهد بود.

فرجام

امتناع بی‌درپی دادگاهها به شدت به جنبش ضدکیش آمریکای شمالی ضربه وارد کرده است. به‌رغم برداشته شدن حمایت اولیه‌ی برنامه‌ریزان بازگردانی از ضدکیش‌گرایان، «بنیاد خانواده‌ی آمریکایی» به وجود خود ادامه می‌دهد. اما با فقدان امیدی وافر به حمایت دولت، این بنیاد سازمانی مبتلا به بیماری کم‌خونی به نظر می‌رسد. آژانس‌های رسانه‌ای به‌رغم جذابیت آشکار وحتی افراطی بیانه‌های عمومی ضدکیش‌گرایان به‌طور فزاینده‌ای، مشروعیت جنبش ضدکیش را زیر سؤال برده‌اند.

از بین رفتن فرضیات شستشوی مغزی در

می‌کند محسوب می‌شوند. قوانین یونان در دهه‌ی ۱۹۵۰ که موجب پیدایش کلیسای ارتودوکس و اعمال محدودیت شدید بر سایر گروهها شدند، الگوی قوانین سرکوبگر جدید بر ضد ادیان اقلیت (شامل گروههای مشهورتر که در غرب، معنون به «کیش» هستند و گروههای سنتی‌تر مسیحی پروتستان) بوده است. به‌رغم موضع‌گیری دادگاه بین‌المللی بر ضد یونان، روسیه قانونی مشابه را با هدف سرکوب بسیاری از سازمانهای مذهبی که از زمان فروپاشی اتحاد شوروی ظهور کرده‌اند تصویب کرد. در این مدت، نمونه‌ی روسیه پیش‌زمینه‌ای بوده است برای بلغارستان تا عقب‌گردهای مهمی از قوانین قبلی خویش در مورد آزادی مذهبی بنماید (در بلغارستان، جوی علیه ادیان

اقلیت و به سود کلیسای ارتودوکس غالب شده است). [هم‌اکنون] مجموعه‌ای از اقدامات سرکوب‌گرانه، به مجالس قانون‌گذاری بسیاری از کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق ارائه شده است.^(۱۸)

مجموع فعالیت‌های صورت‌گرفته در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ این امر را به ذهن متبادر می‌سازد که اروپای قاره‌ای (اروپا به استثنای بریتانیا) در حال گذار از دوره‌ی سازگاری با پلورالیسم ادیان جدید است (پلورالیسمی که تنها می‌تواند توسط سرکوب فیزیکی به عقب بازگردانده شود)، دقیقاً شبیه همان چیزی که دنیای انگلیسی‌زبان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تجربه کرد. این سازگاری در اروپای غربی توسط

دلایل معتناهی وجود دارند که ثابت می کنند چنین نفوذی با بیشتر اطلاع یافتن مقامات رسمی این دو کشور از اتفاق نظر اندیشمندان در مورد پلورالیسم دین و رانده شدن حوادث «معبد خورشیدی» و «ام شیریکیو» به تاریخ گذشته فروکش خواهد کرد.

پانوشتها

۱. برای فهرستی از حجم وسیع ادبیات یهودی ضد کیش رجوع کنید به:

- Jack N. Porter, **Jews And Cults Bibliography**, Fresh Meadows, NY Biblio Press, 1981.

۲. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- D. Shupe Jr And David G. Bromley, **A Documentary History of The Anti-Cult Movement**, Arlington, TX: Center For Social Research, University of Texas, 1985, Anson D. Shupe Jr And David G. Bromely, **The New Vigilantes: Deprogrammers, Anti-Cultists And The New Religions**, Beverly Hills, CA: Sage Publications, 1980; Anson D. Shupe Jr And David G. Bromely, and Donna L. Oliver, **The Anti Cult Movement in America: A Bibliography and Historical Survey**, New York Garland Publishing, 1984, J. Gordon Melton, **Encyclopedic Handbook of Cults in America**, New York: Garland Publishing, 1992; and Anson D. Shupe Jr And David G. Bromely (Eds), **Anti-Cult Movements in Cross-Cultural Perspective**, New York: Garland Publishing, 1994.

۳. رجوع کنید به:

- James R. Lewis And J. Gordon Melton (eds), **Sex, Slander and Salvation: Investigating The Family/Children of God**, Stanford, CA: Center for Academic Publication, 1994.

رابطه با ادیان جدید در حال آمدن تدریجی به اروپا است، هرچند همانند آمریکا، این اتفاق چند سال قبل از آن خواهد بود که تعصب قوی در مورد ادیانی که در فرهنگ غربی رسوخ کرده اند از میان برود. با این حال، نشان آینده، مورد «خانواده» (با نام پیشین «فرزندان خدا») است. در طول دهه ی ۱۹۹۰ «خانواده» که سالهای زیادی نقشی ضعیف را برعهده گرفته بود به صحنه آمد و خود را به همگان معرفی کرد. این فرقه، به فاصله ی تقریباً کمی متحمل چندین اقدام منفی حقوقی در کشورهای اروپایی شد. به رغم مورد تأیید نبودن سبک زندگی این فرقه مبنی بر آزادی جنسی و به رغم موقعیتش به عنوان یک کیش (که به اتهامات بر علیه خودش کمک می کرد) تمامی پرونده ها به نفع آن مختومه شد.

در این اثنا و از زمان باز شدن اروپای شرقی، ادیان جدید با قدرت به پا خاسته اند و ضدکیش گرایی نیز سرش را راست نگاه داشته است. با این وجود بررسی سطحی وضعیت نشان می دهد ضدکیش گراها در به دست آوردن اعتبار لازم برای تأثیرگذاری بر فعالیتهای کلی ادیان جدید ناتوان بوده اند؛ هرچند برخی دولتها، آژانسهای نظارتی بنیان کرده اند تا مبادا وضعیت عوض شود. قطع نظر از موقعیت فرقه ی «علم شناسی» در آلمان، گروههای دینی جدید عنوان می دارند فرانسه و بلژیک کشورهای هستند که ضدکیش گرایی، بیشترین تأثیر را بر دولت و اقدامات حقوقی داشته اند؛ اما

The Social Response to New Religious Movements, London: Tavistock Publications, 1985.

13. **Cult Awareness Network of The Citizens Freedom Foundation: Who We Are...And ... What We Do**, Hannacroix, NY: Citizens Freedom Foundation, 1984.

14. M. Singer, 'Coming Out of the Cults' **Psychology Today**, 12, January 1979, pp. 72-3.

۱۵. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- David A. Halperin (ed.), **Psychodynamic Perspectives in Religion, Sect, and Cult**, Boston: J. Wright, 1983.

- David G. Bromley and James T. Richardson (eds), **The Brainwashing / Deprogramming Sociological, Psychological, Legal, and Historical Perspectives**, New York: Edwin Mellen Press, 1983.

۱۶. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

- Dick Anthony and Thomas Robbins, 'Law, Social Science and the "Brainwashing" Exception to the First Amendment', **Behavioral Sciences and the Law**, 10, 1992, pp. 5-29.

17. Massimo Introvigne and J. Gordon Melton (eds), **Pour en finir avec les sectes: Le dbat sur le rapport de la commission parlementaire**, Turin CESNUR/Milan: Giovanni, 1996; 2nd edition: Paris: Dervy, 1996; 3rd edition Paris: Editions Dervy, 1996).

۱۸. به نظر می‌رسد رومانی استثنایی برای این قانون باشد، چرا که تلاشهای کلیسای ارتودوکس رومانی برای کسب حمایت دولت در راستای تلاشهایش برای سرکوب ادیان جدید منازع (شامل گروههای پروتستان) از سوی قانون‌گذاران کشور، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. در حال حاضر، مهم‌ترین نزاع دینی در این کشور، میان کلیسای ارتودوکس و «کلیسای کاتولیک شعاع شرقی» در ترانسیلوانیا بر سر انتساب برخی از مایملک مورد مناقشه کلیسا است.

4. What is Deprogramming? **Citizens Freedom Foundation News**, 1(1), November 1974, p. 1.

5. Ted Patrick and Tom Dulack, **Let Our Children Go!**, New York E. P. Dutton, 1976.

6. W.W.W. Norton and Company, New York, 1961.

7. Jean Merritt, **op. cit.**

۸. رجوع کنید به:

- Christopher Edwards, **Crazy for God**, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1979; Barbara Underwood and Betty Underwood, **Hostage to Heaven**, New York Clarkson N. Potter, 1979.

- Rachel Martin, **Escape**, Denver: Accent Books, 1979.

۹. باید خاطر نشان ساخت که روان‌شناسان و دیگر متخصصین که هویت خود را با جریان ضدکیش گره می‌زنند، مشکلی ویژه داشتند. تقریباً همه‌ی آنان، هرگز به مطالعه‌ی گروههایی که اکنون مجبور بودند به عنوان متخصص، آنها را ارزیابی کنند نپرداخته بودند. غایت علمی که از ادیان جدید داشتند تقریباً همه از داستانهای نقل شده توسط اعضای سابق گروهها و گزارشهای به شدت تحریف شده توسط فرآیند برنامه‌ریزی بازگردانی تأمین شده بود. ارزیابیهای آنان، مدام، توسط تعداد فزاینده‌ای از اندیشمندان نقد منفی می‌شد، اندیشمندانی که عملاً گروهها را مورد مطالعه قرار داده بودند و آشنایی ممتعی با ادبیات له و علیه گروههای دینی مختلف داشتند. آثار این اندیشمندان (که تعدادشان تا نیمه دهه‌ی ۱۹۸۰ به چند صد مورد بالغ می‌شد) عامل اصلی آزاردهنده برای جنبش ضدکیش گردید و در نهایت منجر به فروریزی فرضیات شستشوی مغزی شد.

10. **Aktion für geistige und psychische Freiheit, Arbeitsgemeinschaft der Elterninitiativen e.V.**

۱۱. رجوع کنید به:

Benjamin Beit-Hallahmi, **Despair and Deliverance: Private Salvation in Contemporary Israel**, Albany, NY: State University of New York Press, 1992, pp. 35-48.

۱۲. رجوع کنید به:

- James A. Beckford, **Cult Controversies:**